



روابط بین الملل و عصر قدرت ارتباطات

دولت‌ها نیز در کنار آن مطرح بوده است. چگونگی این ارتباط هم مسئله‌ای بوده که هم فلسفه و هم واقعیات عینی را به مدد می‌طلبیده است، از این رو راجع به روابط بین‌الملل از دوران قدیم نظریاتی به طور پراکنده ارائه شده است. برای مثال در تاریخ جنگ‌های پلوپونز که توسیدید نوشته، یکی از بهترین و محکمترین منابعی است که در این خصوص وجود دارد.

اما در طول تاریخ در عناصر حامل این روابط و به عبارتی در بازیگران این روابط تغییراتی به وجود آمده است. زمانی این روابط در خصوص روابط میان امپراتوری‌ها و برخورد تمدن‌ها مطرح می‌شد؛ به طور مثال روابطی که میان امپراتوری ایران و یونان باستان برقرار بود. همچنین عمدهٔ معاوضات و مبادلات سیاسی هم در قالب جنگ صورت می‌گرفته است و هر یک از کشورها و تمدن‌هایی که پیروز می‌شدند، حالت پیشروی

دکتر داوری: چنانکه همکاران گرامی مستحضرنند، بحث این مجلس، ارتباطات و روابط بین‌الملل می‌باشد. مراد از روابط بین‌الملل چیست و چگونه این مسئله برای ما مطرح می‌شود و چرا مطرح شده است؟ چنانچه آقایان مایل باشند پس از پاسخ دادن به این پرسش‌ها باید به نظام روابط بین‌الملل در دنیای کنونی بپردازیم و ببینیم آیا کشوری می‌تواند خارج از این روابط جایی داشته باشد؟ در ابتدا باید به اهمیت مسئله بپردازیم و ببینیم این مسئله در علوم انسانی از چه مقامی برخوردار است؟

دکتر نقیب زاده: بحث روابط بین‌الملل به عنوان یک رشته و موضوع تحصیلی، به نظر بحث جدیدی است و به سال‌های بعد از جنگ جهانی اول و عمدتاً بعد از جنگ جهانی دوم مربوط می‌شود. اما این موضوع یکی از قدیمیترین موضوعات در رشته علوم سیاسی است. از هنگامی که بحث دولت مطرح شده، ارتباط بین ملت‌ها و

دکتر داوری:

آیا درست است بگوییم از قدیم روابط بوده
و روابط تابع طرف‌های رابطه بوده است؟

○

آیا در دوره جدید روابط بین‌الملل نظم
استقلالی دارد، یعنی امری است
که می‌تواند موضوع علم قرار بگیرد؟



بحث در باب روابط بین‌الملل و عصر قدرت ارتباطات و
اطلاعات با حضور آقایان سیدمحمد آویسی، دکتر
مرتضی‌اسعدی، دکتر محمود سریع‌القلم، محمدعلی شعاعی،
دکتر مهدی محسنیان‌راد، دکتر کاظم معتمدنژاد، دکتر احمد
نقیب‌زاده و دکتر رضا داوری برگزار شده است

اطلاعات

بین دولت‌ها، به این اعتبار که دولت‌ها کارگزاران حاکمیت
مللی و نمایندگان ملت‌های خود هستند، به روابط
بین‌الملل تعبیر شد. در حالی که تا این زمان، ملت‌ها به این
اعتبار که رعایای سلطان هستند، به آنها اهمیت داده
می‌شد. این موضوع برای اینکه در عمل هم نمود پیدا کند
باید مدت زمانی را طی می‌کرد. تحولات عمیقی که در
قرن نوزده در اروپا اتفاق افتاد و عمدتاً به مبارزاتی مرتبط
بود که برای استقرار دموکراسی انجام می‌شد، باعث شد
که تا حدی این ایده در عمل هم تحقق پیدا کند. در کنار
این تحول ماهوری، و به برکت توسعه ارتباطات ما روز به
روز شاهد شکل‌گیری یک نظام واقعی بین‌المللی بودیم.
البته نظام همیشه وجود داشته است، اما اگر به تعریف
نظام توجه کنیم، در می‌یابیم که مجموعه‌ای از عوامل بر
روی یکدیگر تأثیر متقابل می‌گذارند و مجموعه‌ای را پدید
می‌آورند که کارکرد خاصی دارد؛ و این امر عمدتاً مربوط

و پیشگامی در روابط بین‌الملل پیدا می‌کردند و به دیگر
سخن پرچمدار نشر تمدن بشری هم محسوب می‌شدند؛
مانند زمانی که ایران مجموعه‌ای از تمدن‌های کلدی و
آشور و بابلی و غیره... بود. ایران در طی جنگ‌هایی که با
یونانیان داشت، این رسالت را به یونانیان و سپس به
رومیان سپرد و تا پایان قرون وسطی، روابط به همین
شکل جریان داشت.

بعد از پایان قرون وسطی، تحولاتی در عوامل نظام
بین‌المللی به وجود می‌آید که آن تحولات، تولد
دولت‌های ملی است که در حقیقت از فروپاشی امپراتوری
و افول قدرت کلیسا ناشی شده است. این امر ناشی از دو
مسئله بود. هنگامی که دولت‌های ملی تشکیل شدند، آن
دولت‌ها در آغاز چندان ملی نبودند بلکه به قول
فرانسویان دولت‌های شاهزاده‌ای نام داشتند. مدتی پس از
آن مفهوم روابط بین‌الملل تا حدی عوض شد، یعنی روابط

دکتر داوری:

آیا فکر می‌کنید با از هم پاشیدن اتحادیه کمونیست، تحولی اساسی در وضعیت بین‌المللی و روابط بین‌الملل به وجود آمد؟



به دورانی است که امکانات مادی، یعنی توسعه تکنولوژی، امکان چنین ارتباطات متقابلی را به وجود آورده است. هر چه این ارتباطات بیشتر می‌شود، تأثیر مسائل بین‌المللی بر مسائل داخلی و یا بالعکس نیز افزایش می‌یافت.

بدین ترتیب عمدتاً از آغاز قرن نوزدهم حضور نظام بین‌المللی و سیاست بین‌الملل و ساختار نظام بین‌الملل را در زندگی داخلی ملت‌ها حس می‌کنیم. بنابراین تحولاتی که در داخل یک کشور رخ می‌دهد، صرفاً جنبه داخلی پیدا نمی‌کند؛ برای مثال حادثه‌ای که در سال ۱۹۳۳ منجر به روی کار آمدن هیتلر شد، براساس نظر گذشتگان ممکن است یک حادثه داخلی تلقی شود، اما امروزه متوجه آثار بین‌المللی آن نیز شده‌اند. بنابراین یکی از موضوعات هر جامعه‌ای، مسائل بین‌المللی و نظام بین‌المللی و ساختار آن است، و گریزی از آن نیست و باید این مسئله به طور عینی مورد مطالعه قرار بگیرد، و چگونگی برخورد با آن مشخص شود.

دکتر داوری: آیا درست است بگوییم از قدیم روابط بوده و روابط تابع طرف‌های رابطه بوده است. یعنی این طرف‌های رابطه بوده‌اند که تکلیف رابطه و نسبت را معین و معلوم می‌کرده‌اند. ما در فلسفه چند نوع اضافه و نسبت داریم. یک نوع اضافه داریم که اضافه تابع دو طرف یا چند طرف نسبت است و یک نوع نسبت دیگر داریم که نسبت تکلیف دو طرف را معین می‌کند. با توجه به مطالب جنابعالی می‌توان گفت که در قدیم رابطه و نسبت بوده، اما دو طرف قدرت بوده‌اند که تکلیف نسبت را معین می‌کرده‌اند. آیا در دوره جدید روابط بین‌الملل کمابیش نظم استقلالی دارد یعنی امری است که می‌تواند موضوع علم قرار بگیرد؟

دکتر تقیب زاده: شما به این مسئله بر مبنای بُعد فلسفی نگاه می‌کنید، اما بنده بنا به بُعد جامعه‌شناسی. در جامعه‌شناسی در سنت دورکیمی جامعه به عنوان یک کل *Apriori* و ماتقدم مطرح است که بر فرد سیطره پیدا می‌کند و فرد هیچ‌گونه استقلالی از خود ندارد. در کنار این مسئله، سنت زمیلی را در پیش روی داریم که معتقد به نوعی کنش و واکنش متقابل است و جامعه را چیزی جز همین کنش‌های متقابل نمی‌داند. اگر این کنش‌ها از بین بروند، جامعه نیز وجود نخواهد داشت. در حالی که در بینش دورکیم این کل وجود داشته است و فرد جزء ناچیزی از این کل به حساب می‌آید. در هر دو نظریه مطرح شده از سوی دورکیم و زمیل، بازیگران ممکن است که نقشی داشته باشند ولی تنها یک طرف قضیه می‌باشند و طرف دیگر کلیتی است که از این کنش‌های متقابل ایجاد شده و یک موجودیت مستقلی را به وجود آورده‌اند که در این کلیت بازیگر همه کاره نیست. قاعده

عوض نشده اما درجه و میزان عوض شده است. این در حقیقت یک ضرورتی است که از یک نقطه ابتدایی شروع شده و به نقطه متکامل‌تری رسیده است، درست مثل جوامع ابتدایی و پیچیده امروز. در جوامع پیچیده امروز، در چهارچوب قراردادها و روابط گسترده‌ای که در این جوامع وجود دارد، استقلال فردی به میزان قابل توجهی محدود شده است ولی در هر صورت نادیده هم گرفته نمی‌شوند. بنابراین تشبیه، امروزه بازیگران در صحنه روابط بین‌الملل نادیده گرفته نمی‌شوند ولی حوزه عمل آنها بسیار محدود است.

دکتر داوری: اگر این روابط را نخواهند، تکلیف آنها چیست؟

دکتر تقیب زاده: آنها نمی‌توانند که نپذیرند. امروزه روابط بین‌الملل در چهارچوب روابط متنوع و پیچیده‌ای قرار دارد که بازیگران آن هم متعدد هستند و این ارتباطاتی که به وجود آمده است، از حیطة اختیار حکومت یا فرد

خارج است و به طوری است که خود را بر یک کشور یا جامعه تحمیل می‌کند. من معتقدم که عمده‌تأ تغییرات بین‌المللی ناشی از تغییرات زیر بنایی و ژرف جوامع است، یعنی ابتدا در درون جامعه تغییراتی رخ می‌دهد و تحولاتی به وجود می‌آید. همین تحولات از طریق سیاست‌های خارجی بر روی روابط بین‌الملل هم تأثیر می‌گذارد. برای مثال در مورد تشکیل دولت‌های ملی باید گفت که شروع کار از تحولات درونی جوامع بوده است؛ یعنی ابتدا در بطن جامعه اروپایی رنسانسی رخ داده و تفکرات جدیدی به وجود آمده است و این تفکرات به تدریج بر روی سیاست خارجی و ارتباطات جوامع هم اثر گذاشته است. به هر صورت اگر کسی بخواهد مانند یک زاهد گوشه‌گیر زندگی کند، باید به یاد داشته باشد که در فراهم آوردن مایحتاج او از قبیل گرده نان و کاسه آب، صدها نفر دست داشته‌اند و اگر نمی‌توانست به آنها دسترسی پیدا کند، ادامه زندگی هم برای او محال بود.

این قانون همیشه بوده و هست مگر اینکه روزی یک حکومت جهانی شکل بگیرد. یعنی مادامی که نظریه هاپس، اعتبار خودش را حفظ کرده و قانون جنگل بر روابط بین‌الملل حکمفرماست و لوی‌یتان بین‌المللی به وجود نیامده است، قانون، قانون، قانون جنگل است.

دکتر داوری: یعنی شما معتقد به لوی‌یتان بین‌المللی هستید؟

دکتر نقیب‌زاده: نخیر، من معتقد نیستم، اما تا مادامی که این لوی‌یتان بین‌المللی حکمفرما نشود، قانون، قانون جنگل است و در این قانون هم زور حکومت می‌کند، البته موارد جدیدی هم وجود دارد که این زور را تعدیل نماید. البته تعریف قدرت و منابع آن هم عوض شده ولی محوریت آن از بین نرفته است و مثلاً استفاده از ابزارهای اقتصادی یا حقوق بشر هم می‌تواند کارساز باشد.

دکتر داوری: آقای دکتر سریع‌القلم نظر جنابعالی

دکتر نقیب‌زاده:

از آغاز قرن نوزدهم است

که حضور نظام بین‌المللی و ساختار و سیاست نظام بین‌الملل در زندگی داخلی ملت‌ها حس می‌شود

آنکه قدرتمند است

حرف اول را می‌زند و آنکه امکانات عمل بیشتری دارد

از میدان عمل وسیع‌تری هم برخوردار است

چیست؟

دکتر سریع‌القلم: سؤال از دو قسمت تشکیل شده است. قسمت اول آن به این مسئله اشاره دارد که روابط بین‌الملل در دنیای کنونی بر چه مبنایی قرار دارد؟ من فکر می‌کنم اگر بخواهیم به مسائل جاری پردازیم، نقطه عطف آن فروپاشی شوروی باشد، یعنی باید بحث‌های جدیدی درباره تحولات چهار ساله اخیر ارائه بدهیم. عواقب فروپاشی شوروی در روابط بین‌الملل بسیار وسیع بوده و به مقبولیت قواعد و رفتارهای خاص در میان ملت‌ها و نخبگان سیاسی و فکری منجر شده است.

به واسطه تجربیاتی که بشر در قرن بیستم بدست آورد به نظر می‌رسد که به خصوص بعد از فروپاشی شوروی، می‌توان در مبنای برای روابط بین‌الملل قائل شد: ۱- دستیابی به مازاد ملی، ۲- ایجاد یک نظم اجتماعی کار آمد. بحث مازاد ملی و داشتن یک اقتصاد سالم و فراهم آوردن بدیهیات حیات اقتصادی برای عموم مردم، از

افراد خواسته یا ناخواسته در یک شبکه ارتباطاتی قرار دارند؛ اگر فرد حالت انفعال به خود بگیرد، وضعیت دیگری پیش می‌آید و اگر حالت فعال داشته باشد، وضعیت به گونه‌ای دیگر خواهد بود.

دکتر داوری: اکنون اردوی سوسیالیست تقریباً از هم پاشیده و منقرض شده است. آیا فکر می‌کنید با از هم پاشیدن اتحادیه کمونیست، تحولی اساسی در وضعیت بین‌المللی و روابط بین‌الملل به وجود آمد؟

دکتر نقیب‌زاده: اگر مقصود شما این است که قوانین حاکم بر روابط بین‌الملل را عوض کرده، می‌توانم جواب منفی به سؤال شما بدهم، ولی اگر منظور شما این است که وضعیت روابط بین‌الملل را عوض کرده است، جواب مثبت می‌دهم. قانون همیشه این گونه بوده است که در جایی که یک حکومت جهانی وجود ندارد، آنکه قدرتمند است، حرف اول را می‌زند و آنکه امکانات عمل بیشتری دارد طبعاً از میدان عمل وسیع‌تری هم برخوردار است.



می‌تواند خود را منزوی ساخته و مرز آهنینی برای خود ایجاد کند و در قالب آنچه خود تصور می‌کند، زندگی کند. ولی سؤال اساسی در این بحث این است که آیا مطلوبیت عقلی وجود دارد که ملتی خود را از جریانات بین‌المللی جدا کند؟ من معتقدم که ارتباط، کمال بشری است و در انتخاب ملت‌ها نیست. همه علاقه‌مند هستند که رشد کرده و به کمال برسند، این بحث عموم بشری است. اگر بخواهیم از این جنبه به قضیه نگاه کنیم ارتباط با ملت‌ها و سازمان‌ها و دولت‌های دیگر ضرورتی است برای دستیابی به کمال نسبی. برای فهم متقابل و دستیابی به مواد خام و از همه مهمتر مسئله علم، همه به یکدیگر نیازمند هستند.

من در اینجا می‌خواهم دو نکته را به این بحث اضافه کنم. یکی آنکه من معتقدم شناخت معقول در اختیار همه است و در اختیار هیچ ملتی نیست. شناخت معقول در سطح بین‌المللی پخش است و زمینه را برای فراگیری ایجاد می‌کند. ملت‌ها برای فراگیری و کمال حتماً مجبورند که با هم معاشرت داشته باشند. در ادامه این بحث می‌توان گفت که حتی برای حفظ استقلال هم ارتباط حیاتی است. یعنی اگر ملتی تصمیم بگیرد که از حداکثر سطح استقلال سیاسی و فرهنگی برخوردار باشد، برای ایجاد توازن و صیقل بخشیدن به اندیشه‌های خود نیاز به ارتباط دارد، زیرا تا زمانی که وجه مقایسه وجود نداشته باشد ملتی رشد نخواهد کرد. کلید رشد در ایجاد و جوه مقایسه است. تفکر انسانی زمانی رشد پیدا می‌کند که در معرض اندیشه‌های رقیب و متضاد قرار گیرد. ملتی

مهمترین مسائل برای دولت‌ها و ملت‌ها محسوب می‌شود؛ به طوری که بسیاری از اندیشه‌های سیاسی، اجتماعی و حتی تاریخی ملت‌ها را نیز تحت شعاع قرار داده است. این مسئله به عنوان یک روند جهانی، در بلوک‌بندی‌های سیاسی منطقه‌ای و ایجاد ائتلاف‌های جهانی نقش بسیار مؤثری دارد. اما در ارتباط با ایجاد یک نظم اجتماعی کارآمد، قبل از هر چیز باید تعریفی از آن ارائه داد. به بیانی هر گاه جامعه‌ای بتواند میان عنصر سیاست، اقتصاد و فرهنگ، یک ارتباط معقول و پایدار و نهادینه ایجاد کند، به یک نظم اجتماعی کارآمد دست یافته است. البته بسیاری از جوامع در گذشته نتوانسته‌اند به چنین موفقیتی دست یابند و به دلیل پیچیدگی و چند بُعدی بودن این کار، این نظم خیلی بعید به نظر می‌رسد. به نظر من قرن آینده قرن تفکیک و تقسیم است، قرنی است که با تقسیم‌بندی‌های مهمی در دنیا مواجه خواهد شد. بنابراین مسائلی از قبیل سطح تولید، توان بهره‌برداری از تکنولوژی، رفتار بین‌المللی و توجه به تعهدات بین‌المللی را می‌توانیم از مشتقات مسئله نظم اجتماعی و مازاد ملی بدانیم. هم اکنون در دنیا بیش از گذشته، مسئله بازار، روابط اقتصادی، تجارت و نوسازی اقتصادی مطرح شده است. گروه‌های مختلف اجتماعی بسیج شده‌اند تا بتوانند جامعه را به سوی تولید سوق دهند و در مجموع یک فضای بهتری را برای زندگی عامه مردم ایجاد کنند.

قسمت دوم سؤال این است که آیا کشوری می‌تواند بیرون از این روابط زندگی کند؟ من فکر می‌کنم با توجه به معنای رایج کلمه، این کار شدنی است و یک ملت



دکتر معتمد نژاد: به نظر من در این بحث باید جایگاه ارتباطات را مشخص تر کنیم و به کاربرد واژه‌ها و کلمات دقت بیشتری داشته باشیم. به همین دلیل فکر می‌کنم باید واژه‌های رابطه‌ای (Relation) و ارتباط (Communication) را جدا از یکدیگر و در زمینه‌های دقیق آنها بکار ببریم. در مطالعات و تحقیقات روابط بین‌الملل به گمان بنده، در ایران به نقش ارتباطات کمتر توجه شده است. البته این میراثی است که از گذشته باقی مانده است و ما باید این بی‌توجهی را جبران کنیم. روابط بین‌الملل، با وجود تحولات جهانی، معمولاً میانی ثابتی دارد و عناصر اساسی آن تغییر نمی‌کند. ما در روابط بین‌الملل کنونی عناصر مختلفی داریم که بعضی از این عناصر، عناصر بنیادی هستند و بعضی دیگر که از اهمیت کمتری برخوردارند، تحول پیدا می‌کنند. زمینه اساسی مورد تعارض در روابط بین‌الملل از گذشته تاکنون اقتصاد و فرهنگ بوده است. همواره اقوام بشری و کشورهای مختلف، برای تصرف سرزمین‌ها و بدست آوردن غنایم با هم برخورد داشته‌اند و در این میان، اهداف هم مشخص بوده است. علی‌الآمین مزورعی، محقق و متفکر آفریقایی، چند سال پیش در مجله آلترناتیوز (Alternatives) چاپ هلند مقاله‌ای نوشته بود که در آن به بحث پیرامون نقش ارتباطات در سیاست خارجی کشورهای انگلوساکسون و تأثیر خاص آن کشورها بر جهان پرداخته بود. وی یادآوری کرده بود که از آغاز زندگی بشر تاکنون، سه کلمه به نام God, Glory and Gold در روابط بین‌المللی مطرح بوده است. اکنون کشورهای انگلوساکسون برای گسترش

که علاقه‌مند به استقلال خودش می‌باشد، زمانی می‌تواند آن را نهادینه کند و به آن افتخار کند که بتواند آن را در معرض نقد و مواجهه و صیقل‌پذیری در سطح بین‌المللی قرار دهد. بنابراین، این انتخاب، یک انتخاب عقلی است و انسانی. روابط بین‌الملل فقط جنبه سیاسی ندارد بلکه جنبه‌های فرهنگی، فکری، انسانی، عاطفی و علمی هم دارد. ما خارج از مرزهای خود را نباید با نگاه سیاسی بنگریم البته هر نوع ارتباطی، عواقب و آثاری هم به دنبال خود دارد.

دکتر داوری: از مطالبی که فرمودند برمی‌آید که یک فرهنگ جهانی وجود دارد و این فرهنگ جهانی در ظاهر با فرهنگ‌های قومی و ملی متعارض به نظر می‌رسد. البته بین این فرهنگ جهانی و فرهنگ‌های ملی و قومی ضرورتاً تعارض و جنگ و نزاع نیست بلکه ممکن است یک نوع دیالوگی بین فرهنگ قومی و ملی و فرهنگ جهانی باشد بدون اینکه در جریان این برخورد فرهنگ قومی نابود شود. آیا منظور شما را درست فهمیدم؟

دکتر سربع‌القلم: بله، همین طور است. به نظر من از مواجهه نباید هراس داشت. اگر در فرآیند مواجهه و در معرض اندیشه‌های متفاوت و متضاد قرار گرفتن، استحکام محلی وجود داشته باشد، منجر به رشد خواهد شد. بنابراین تقابل فرهنگی و ارتباطات فرهنگی چه بسا ضعف‌های یک فرهنگ قومی را بتواند روشن کند، مشروط به اینکه کسانی که متولیان فرهنگ بومی هستند، تعاریف و مفروضات روشنی از بستر فکری خود داشته باشند.

پیروزی‌ها و افتخارات خود در سراسر جهان، علاوه بر دستیابی به «وسایل تولید اقتصادی» و «وسایل نظامی امحاء دسته جمعی»، توانسته‌اند «وسایل تولید فرهنگی» و همچنین «وسایل ارتباطی» را نیز تحت کنترل درآورند. کسانی مانند ژاک آتالی (Jacques Attali) فرانسوی نیز به این‌گونه تعبیرات معتقدند.

ژاک آتالی در یکی از کتاب‌های خود به نام سه جهان، تحولات تاریخ بشر را در قالب سه نظم خاص، شامل نظم آیینی (Ordre Rituel)، نظم امپراتوری (Ordre Imperial) و نظم تجارتي (Ordre Marchand) مطرح می‌کند و یکی از عوامل اصلی گسترش نظم اخیر را پیشرفت ارتباطات معرفی می‌نماید. اگر به نظریات متفکران دیگر هم توجه کنیم، درمی‌یابیم که اگوست کنت و ماکس وبر هم در همین مسیر قرار می‌گیرند. به طور کلی، اگرچه شرایط عوض شده ولی همیشه مورد دعوا

و تلویزیونی و شبکه‌های جهانی ماهواره‌ای از عناصر مهم روابط بین‌الملل هستند و به عنوان واسطه‌های نیرومند پیام‌ها را منتقل می‌کنند، با وجود این خود نیز به این عنوان که در اقتصاد و فرهنگ و سیاست، نقش مهمی دارند، باید مورد توجه بیشتری واقع شوند.

متأسفانه، علی‌رغم اهمیت روز افزون ارتباطات در جهان معاصر، در ایران در مطالعات مربوط به امور سیاست خارجی و روابط بین‌المللی به این موضوع کمتر توجه می‌شود. به طور مثال اگر فعالیت‌های بسیار گسترده منطقه‌ای و بین‌المللی وزارت امور خارجه را در زمینه چاپ کتاب و مجله و تشکیل سمینارهای مختلف در سال‌های اخیر مورد بررسی قرار دهیم، به این نتیجه می‌رسیم که هیچ‌گاه به اهمیت ارتباطات در روابط بین‌الملل توجه نشده است و این بی‌توجهی لطمات زیادی بر ما وارد خواهد کرد. باید یادآور شد که در پایان

دکتر معتمدزاد:

روابط بین‌الملل، با وجود تحولات جهانی معمولاً مبانی ثابتی دارد و عناصر اساسی آن تغییر نمی‌کند



زمینه‌ی اساسی مورد تعارض در روابط بین‌الملل از گذشته تاکنون اقتصاد و فرهنگ بوده است

جنگ جهانی دوم، ایالات متحده آمریکا خود را آماده ساخت تا از عنصر فرهنگ در دیپلماسی خود استفاده کند و به همین جهت دیپلماسی فرهنگی مورد توجه خاص این دولت قرار گرفت. اساس دیپلماسی فرهنگی را «جریان آزاد اطلاعات» به وجود آورد. بدین منظور با کوشش ایالات متحده، ماده‌ی توزده اعلامیه‌ی جهانی حقوق بشر، براساس توجه منشور ملل متحد به منظور تأمین و حفظ و حراست حقوق اساسی فرد و حقوق بشر تدوین شد. در نخستین اجلاس مجمع عمومی ملل متحد در سال ۱۹۴۶، به موجب قطعنامه‌ی معروف شماره‌ی ۵۹ که به توصیه‌ی آمریکا و تقاضای نماینده‌ی فیلیپین به تصویب رسید، قرار شد که در بهار ۱۹۴۸، سازمان ملل متحد یک کنفرانس بین‌المللی درباره‌ی آزادی اطلاعات در ژنو تشکیل دهد. زمینه‌ی اصلی برگزاری این کنفرانس، قبلاً براساس فعالیت‌هایی که در داخل آمریکا در سال‌های آخر جنگ جهانی دوم صورت پذیرفته بود، آماده شده بود. به همین

(Enjeu) یا اقتصاد یا فرهنگ و یا هر دوی اینها بوده است. در شرایط کنونی، این عناصر کمی جا به جا شده است. در دوپست سال اخیر نقش ارتباطات اهمیت بیشتری پیدا کرده است. در گذشته برای دستیابی به منابع اقتصادی و نفوذ در فرهنگ‌های دیگر از امکانات نظامی و به همراه آن از امکانات دیپلماسی استفاده می‌شد. هرگاه که صلح برقرار بود، دیپلماسی مورد استفاده بیشتری قرار می‌گرفت و هرگاه که جنگ درمی‌گرفت از نیروی نظامی بهره‌برداری می‌شد. در دوره‌ی معاصر، امکانات ارتباطی و وسایل ارتباط جمعی اهمیت بیشتری پیدا کرده است، به خصوص بعد از جنگ جهانی دوم، ارتباطات در کنار امکانات نظامی و امکانات دیپلماسی کاربرد بیشتری پیدا کرده و تأثیر عمیقی در روابط بین‌الملل به وجود آورده است. به همین دلیل، امروزه، در عین حال که وسایل ارتباط جمعی (مطبوعات، رادیو و تلویزیون، سینما)، خیرگزاری‌های بین‌المللی، امکانات فرستنده‌های رادیویی

دکتر معتمدنژاد:

در حال حاضر، زمینه فعالیت‌های فرهنگ و ارتباطات شدیدتر تحت تأثیر جریان خصوصی‌سازی قرار گرفته است



منظور هم کمیسیون معروف آزادی مطبوعات در دانشگاه شیکاگو در سال‌های ۱۹۴۵ و ۱۹۴۶ تشکیل شد تا نگرش‌های جدیدی درباره آزادی اطلاعات مطرح کند. شرکت‌کنندگان در کمیسیون آزادی مطبوعات دانشگاه شیکاگو که شامل گروهی از حقوق‌دانان، اقتصاددانان و متخصصان علوم سیاسی بودند، در بررسی‌های خود به این نتیجه رسیدند که شرایط دنیا به گونه‌ای تحول یافته است که نمی‌توان نظام آزادی‌گرایی اروپایی را در زمینه آزادی مطبوعات اعمال کرد، زیرا به موجب این نظام، محدودیت‌های آزادی مطبوعات باید مورد کنترل قرار گیرند. در حالی که دولت‌ها قادر نیستند مانند گذشته بر روی مطبوعات نظارت داشته باشند و این روزنامه‌نگاران هستند که باید در مورد حرفه خود و فعالیت‌های مربوط به مسائل ارتباط جمعی، نظارت کنند. بنابراین تنها از طریق اصول اخلاقی روزنامه‌نگاری و اصول اخلاقی حاکم بر کاربرد همه وسایل ارتباط جمعی، می‌توان فعالیت‌های

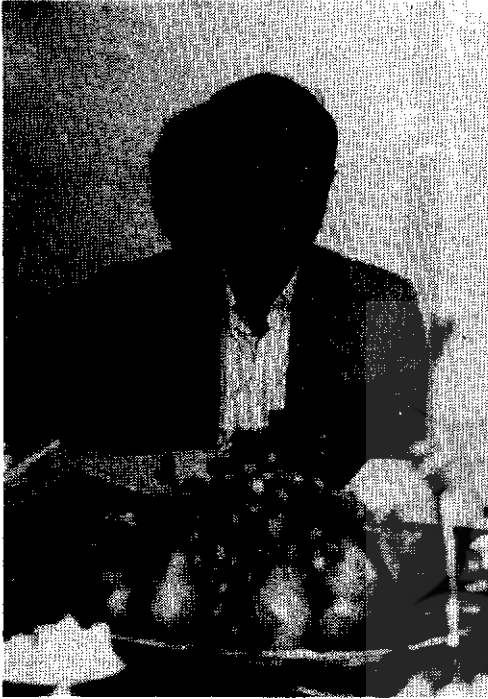
ارتباطی را اداره کرد.

در مجموع، گزارش نهایی کمیسیون آزادی مطبوعات دانشگاه شیکاگو باعث شد که نظریه معروف «مسئولیت اجتماعی وسایل ارتباطی» مطرح شود. سپس براساس همین نظریات، در دهم دسامبر ۱۹۴۸ که اصل اعلامیه جهانی حقوق بشر، در مجمع عمومی ملل متحد به تصویب رسید، پیش نویس ماده نوزده که در ژنو تصویب شده بود به همان صورت مورد تصویب قرار گرفت و از همان زمان تا دهه ۱۹۷۰، اصل «جریان آزاد اطلاعات» بر مبنای ماده نوزده اعلامیه جهانی حقوق بشر، اساس نظم جهانی ارتباطات و اطلاعات را تشکیل می‌داد. بعد از تصویب ماده مذکور، تحت تأثیر شرایطی که در جهان وجود داشت، سلطه مستقیم کشورهای سرمایه‌داری غربی بر جهان به تدریج از میان رفت. مدتی بعد، کشورهای جدید الاستقلال آفریقایی و آسیایی و آمریکای لاتین، با توجه به افزایش آراء آنها، توانستند در سازمان ملل متحد تأثیر بگذارند و در اجلاس‌های کنفرانس عمومی «یونسکو» دکتترین یا سیاست «جریان آزاد اطلاعات» را که شالوده آن، ماده نوزده اعلامیه جهانی حقوق بشر بود، مورد سؤال قرار دهند و خواستار توجه به «جریان آزاد و متعادل اطلاعات» شوند. به دنبال آن، در فاصله سال‌های ۱۹۷۰ تا ۱۹۸۴ تحولاتی پیش آمد که استقرار «نظم نوین جهانی اطلاعات و ارتباطات» مورد خواست جهان سوم قرار گرفت و این خواست از حمایت تاکتیکی کشورهای سوسیالیستی نیز برخوردار شد. این امر، همان طور که می‌دانیم، باعث خروج ایالات متحده آمریکا و انگلستان از یونسکو شد و به تعارض شدید میان کشورهای غربی از یک طرف و جهان سوم از طرف دیگر منجر شد و چون کشورهای سوسیالیستی رو به بحران می‌رفتند، نتوانستند در این اواخر بعد از خروج آمریکا و انگلستان از یونسکو نقش مهمی در زمینه ارتباطات در «یونسکو» ایفا کنند.

برای شناخت بیشتر این تحولات، یادآوری‌های دقیق‌تری ضرورت می‌یابد. در سال ۱۹۷۰ برای نخستین بار در اجلاس شانزدهم کنفرانس عمومی یونسکو، دو ایراد به سیاست‌های بیست و چهار ساله یونسکو گرفته شد. یکی اینکه سیاست «جریان آزاد اطلاعات» باعث گشته که تنها کشورهای ثروتمند از این جریان بهره‌برداري کنند و به کمک آن در دنیا نفوذ خود را گسترش بدهند و از امکانات اقتصادی بیشتری بهره‌برداري کنند؛ اما بر خلاف آنها به دلیل آنکه کشورهای فقیر این امکانات را نداشتند، نتوانستند از این جریان استفاده کنند. وزیر اطلاعات هند، در این اجلاس از طرف کشورهای جهان سوم، مسئله عدم تعادل اطلاعات را مطرح نمود و خواستار یافتن راه‌حلی برای این مسئله شد. در اجلاس مذکور، زمینه

دکتر داوری:

آیا در دنیای امروز تنوع فرهنگی وجود دارد و آیا این عالم تنوع فرهنگی را می‌پذیرد؟



غیرمتعهد از دست داد. الجزایر هم در زمان ریاست جمهوری بومدین بسیار مثبت عمل می‌کرد و مجمع عمومی ملل متحد تحت تأثیر تلاش‌های مثبت وی، اجلاسیه فوق‌العاده خود را در بهار سال ۱۹۷۴ دعوت نمود. در این اجلاس، در اوایل ماه مه ۱۹۷۴ اعلامیه معروف مربوط به برقراری «نظم بین‌المللی نوین اقتصادی» به تصویب رسید و به دنبال آن در اجلاسیه عادی مجمع عمومی ملل متحد، در پاییز همان سال، در تکمیل اعلامیه مذکور، اعلامیه دیگری با عنوان «منشور حقوق و تکالیف اقتصادی دولت‌ها»، مورد تصویب واقع شد و به موجب آن، کشورهای جهان سوم خواستار غرامت از کشورهای استعمارگر سابق بابت دوران استعمار گذشته شدند. تحولات بعدی در الجزایر، ونزوئلا، مکزیک و دیگر کشورها که نقش مهمی در اداره جنبش غیرمتعهدها به عهده داشتند، باعث شد که جنبش متعهدها بتواند به خوبی عمل کند. در این میان در همان

دیگری از فعالیت‌های یونسکو در مورد ارتباطات نیز عنوان شد. شرکت‌کنندگان در این اجلاس به متذکر شدند که الگوهای را که یونسکو برای کاربرد ارتباطات در توسعه مطرح کرده است، الگوهای خاص ناشی از تجربه غرب است و به همین دلیل نمی‌توان این الگوها را که به عنوان تنها الگوهای جهانی ارائه شده‌اند، پذیرفت. بنابراین، باید به دنبال الگوهای متناوب باشیم. همین مسئله باعث شد که «سیاست‌های ملی ارتباطی» نیز به دنبال سیاست‌های ملی فرهنگی، مطرح شود. این دو درخواست در اجلاسیه بعدی کنفرانس عمومی در سال ۱۹۷۲ عنوان شد. به همین جهت برای مقابله با آثار منفی «جریان آزاد اطلاعات»، اعلامیه مربوط به کاربرد ماهواره‌های پخش مستقیم تلویزیونی در سطح بین‌المللی مورد توجه قرار گرفت. بدین ترتیب، برای نخستین بار در مقابل «جریان آزاد اطلاعات» مبتنی بر ماده نوزده اعلامیه جهانی حقوق بشر، محدودیت‌هایی برای جریان آزاد اطلاعات در نظر گرفته شد.

در اجلاس ۱۹۷۲ کنفرانس عمومی «یونسکو» همچنین مقرر شد که برای سیاست‌های ملی ارتباطی پیش‌بینی‌هایی انجام پذیرد. همین مسئله باعث شد مجموعه‌ای در این زمینه منتشر شود که تا اواسط دهه ۱۹۸۰ حدود ۲۵ جلد آن به چاپ رسیده بود. کنفرانس‌های منطقه‌ای نیز در نواحی مختلف دنیا برای پیشبرد سیاست‌های ملی ارتباطی تشکیل شد. به دنبال این کوشش‌ها، تقاضای برقراری «نظم جهانی نوین اطلاعات و ارتباطات» در کنفرانس عمومی «یونسکو» مطرح شد. به موازات آن، در اجلاس‌های کنفرانس سران کشورهای غیرمتعهد هم در این زمینه اقداماتی صورت گرفت. تا اینکه بالاخره در سال ۱۹۷۶ در اجلاس سران غیرمتعهد در سریلانکا بر این امر تأکید گذاشته شد که نظم جهانی نوین اطلاعات و ارتباطات برقرار نخواهد شد مگر اینکه نظم بین‌المللی نوین اقتصادی هم به وجود بیاید. زیرا تا زمانی که شرایط اقتصادی فراهم نشود، این امر ممکن نخواهد بود.

به هر ترتیب، بعد از خروج ایالت متحده آمریکا از یونسکو در سال ۱۹۸۴، این سیاست رو به ضعف گذاشت، زیرا دولت شوروی تحت تأثیر شرایط بحرانی آن کشور، دیگر در این زمینه قادر به مداخله نبود. علاوه بر آن، کشورهای ذی نفوذ جهان سوم هم دچار بحران شدند؛ یوگسلاوی که در دگرگونی‌های مربوط به برنامه‌های اطلاعات و ارتباطات در «یونسکو» و سازمان جنبش غیرمتعهدها تأثیر بسیار مهمی داشت، بعد از تیتو نتوانست همچون گذشته نقش ایفا کند. هندوستان هم به سبب تحولاتی که در آن پیش آمد و نیز به دلیل ترور خانم گاندی و پسرش، نقش گذشته را در جنبش کشورهای

زمانی که ایالت متحده از یونسکو خارج شد، چون نمی‌توانست به طور عادی سیاست جریان آزاد اطلاعات را ادامه دهد، با امکاناتی که از قبل، مانند دهه ۱۹۴۰ فراهم کرده بود، مقدمات مقررات زدایی و خصوصی‌سازی و آزادسازی مالی و اقتصادی را در جهان فراهم ساخت. این امر از نظر ارتباطی دارای اهمیت بسیار است. در سال ۱۹۸۲، هنگامی که کمپانی عظیم «ای. تی. اند تی» American Telephone and Telegraph (A. T. & T.) انحصار گذشته را از دست داد و به هفت کمپانی تبدیل شد، جریان خصوصی‌سازی آغاز شد و به زودی بر آمریکای غربی و سایر جهان تأثیر گذاشت. در حال حاضر، زمینه فعالیت‌های فرهنگ و ارتباطات شدیدتر تحت تأثیر این جریان قرار گرفته است و به همین جهت، باید این مسیر هم مورد مطالعه قرار بگیرد.

دکتر داوری: اگر اجازه دهید به اصل قضیه برگردیم و

روابط و ارتباطات مبادله را می‌توان یافت اما این مبادلات در روابط می‌تواند مبادله اقتصادی یا تکنولوژی یا حمایت‌های نظامی باشد، در حالی که در ارتباطات، مبادله پیام مطرح است. به نظر من وقتی با این دید به مسئله می‌نگریم، بهتر است که از روابط بین دول صحبت کنیم.

دکتر داوری: مراد شما همان روابط بین‌الملل است؟
دکتر محسنیان‌راد: خیر، بلکه برعکس من احساس می‌کنم که با سه گونه بحث مواجه شده‌ایم: بحث روابط دولت‌ها - دولت‌ها و بحث ارتباطات دولت‌ها - ملت‌ها و بحث روابط ملت‌ها - ملت‌ها. آنچه که شما در حال حاضر نگران آن هستید ارتباطات دولت‌ها - ملت‌ها و ارتباطات ملت‌ها - ملت‌ها می‌باشد، نه روابط ملت‌ها - ملت‌ها یا از دید اساتید محترم علوم سیاسی «روابط بین‌الملل».

دکتر داوری: اگر کسی چون و چرایی در نظر

دکتر محسنیان‌راد:

به نظر من هر چه که زمان می‌گذرد

کنترل ارتباطات ملت - ملت از سوی دولت‌ها دشوارتر می‌شود

○

به نظر من آنچه اکنون موجب نگرانی است

ارتباطات دولت‌ها - ملت‌ها و ارتباطات ملت‌ها - ملت‌ها می‌باشد

جنابعالی داشته باشد، در پاسخ او چه توضیحی می‌فرمایید؟

دکتر محسنیان‌راد: خوب، در آن صورت اشکال را مطرح می‌نمایند تا بحث شود. شما در خصوص مقوله فرهنگ جهانی در کنار مقوله فرهنگ ملی و قومی بحثی را مطرح نمودید، من تصور می‌کنم اگر چه این فرهنگ‌ها به شدت بر یکدیگر تأثیر می‌گذارند اما باید میان فرهنگ مادی و معنوی تفاوت قائل بشویم و به این نکته برسیم که این اتفاقی که در حوزه ارتباطات بین‌الملل در حال وقوع است بیشتر در کدام یک از این دو حوزه فرهنگ تأثیر می‌گذارد.

دکتر داوری: آقای دکتر محسنیان‌راد، در مورد رابطه اول یعنی ارتباطات دولت‌ها - دولت‌ها مسئله روشن است، درباب و رابطه بعدی لطفاً بیشتر توضیح بفرمایید.
دکتر محسنیان‌راد: من می‌بینم که در روزگاری بین دو کشور همسایه جنگ صورت می‌پذیرد بدون اینکه

سعی خواهیم کرد این تمیز بین ارتباطات و روابط را رعایت کنیم، گرچه این دو نمی‌توانند از هم منفک باشند و در هم تأثیر خواهند گذاشت. به عبارتی ارتباطات (Communications) که در لفظ و در ابتدا غیرسیاسی بوده، امروزه یک امر کاملاً سیاسی است. حتی به نظر من هنگامی که هابرماس، صاحب نظر آلمانی از نوع خاصی Communication صحبت می‌کند، آن هم قهراً جنبه سیاسی پیدا می‌کند. سؤال من این است که آیا در دنیای امروز تنوع فرهنگی وجود دارد و آیا این عالم تنوع فرهنگی را می‌پذیرد؟

دکتر محسنیان‌راد: با توجه به فرمایشات دکتر معتمدزاد که به تحول تاریخی مسئله اشاره کردند، من تصور می‌کنم که باید به تفاوت میان ارتباطات و روابط توجه کرد. علاوه بر اینکه میان روابط و ارتباط تفاوت وجود دارد، موارد مشترک نیز دیده می‌شود. در اینجا بنده قصد دارم بیشتر به تفاوت‌ها بپردازم تا مشابهت‌ها. در

خواسته حداقل یکی از دو ملت و یکی از دو دولت باشد و در روزگاری در نمایشگاه غرفه برای یکدیگر می‌گذارند؛ ضمن اینکه اسرای این دو کشور هنوز در بندند و ملت‌های دو کشور مبهوت آسیب سهمگینی هم دیدند. این تصمیمات بیشتر در کجا شکل می‌پذیرد؟ در مواردی که رسانه‌ها بیشتر در کنترل دولت‌ها است و دولت‌ها از توانمندی‌های مالی و تکنولوژیکی خود برای توسعه پخش پیام برای جوامع دیگر یعنی همان اصل ارتباط، استفاده می‌کنند، یک نوع ارتباط ملت - دولت‌ها مطرح می‌شود. من از طریق ماهواره CNN در یک کشوری مثل ایران یا پاکستان و یا در جایی دیگر در مقابل مجموعه پیام‌هایی قرار می‌گیرم که منشأ دولتی دارد. اما ارتباطات بین‌الملل آن است که میان ملت و ملت‌ها با مبادله ادبیات، رمان‌ها، شعر و... انجام می‌شود و به نظر من هر چه که زمان می‌گذرد کنترل ارتباطات ملت - ملت از سوی

اثرات توسعه امکان ارتباطات ملت - ملت که تحت تأثیر تحولات تکنولوژیکی فراهم شده این است که بازار خرید پیام در دنیا گسترش یافته است و به تبع آن بازار مصرف پیام نیز در حال بسط و توسعه است. وقتی که بازار مصرف پیام توسعه پیدا کرد توان‌گزینهش فرد نیز افزایش می‌یابد.

دکتر داوری: واقعاً فکر می‌کنید که قدرت‌گزینهش مردم بیشتر شود؟

دکتر محسنیان‌راد: بنده این طور تصور می‌کنم.
دکتر داوری: امکانات‌گزینهش با توان‌گزینهش تفاوت دارد. اگر منظور امکان‌های‌گزینهش باشد جای انکار ندارد. هر روز چیزهای نو پدید می‌آید و دامنه انتخاب و اختیار بیشتر می‌شود اما چه بسا که این‌گزینهش‌ها انفعالی باشد. آیا جنابعالی بین امکان و توان‌گزینهش فرق می‌گذارید یا نه؟

دکتر سریع‌القلم:

من معتقدم که ارتباط، کمال بشری است
و در انتخاب ملت‌ها نیست



برای مقابله با هر نوع هجوم یا تحمیل فرهنگی
باید بر قوت فرهنگی خود افزود

دولت‌ها دشوارتر می‌شود. **دکتر محسنیان‌راد:** بله من بین این دو فرق می‌گذارم.

من فعلاً روی افزایش امکان‌گزینهش بحث می‌کنم. وقتی امکان‌گزینهش افزایش می‌یابد و بازار پیام تحت تأثیر تنوع، فرصت کسب آگاهی‌های جدید را برای انسان به وجود می‌آورد، گاهی پیش می‌آید که این امر مطلوب اقتدار حکومت‌ها واقع نمی‌شود اما من می‌بینم که کنترل این امر هم در حال کاهش است. تحول دیگری که در حال وقوع است این است که نوعی سلطه ارتباطی در درون این جوامع وجود داشته که آن سلطه ارتباطی هم در حال تغییر می‌باشد و در نتیجه با توجه به جبر و اختیاری که مطرح شد، در افزایش ارتباطات بین‌الملل در یک شرایط جبری بسر می‌بریم.

دکتر داوری: جبر با اکراه همراه است. یک وقت است که کسی سعی می‌کند چیزی را به ما تحمیل کند که نمی‌خواهیم آن را بپذیریم ولی در عین حال ناچاریم که آن را بپذیریم. یک وقتی هم می‌گوییم فلان امر ایجابی است. دولت‌ها دشوارتر می‌شود. **دکتر داوری:** بسیاری از ملت‌ها زبان مشترک دارند و حتی فرهنگشان نیز یکی شده است. **دکتر محسنیان‌راد:** درست می‌فرمایید ولی الزاماً نباید این‌گونه نگاه کنیم. من تنها ادبیات را مثال زدم. الان تکنولوژی ارتباطات به گونه‌ای شده است که شما از پاریس می‌توانید یک نوار ویدیویی را برای من از طریق تلفن بفرستید و من آن را در تهران بدون هیچ‌گونه کنترلی از سوی دولت ضبط کنم. منظور بنده در مورد ارتباطات ملت - ملت دقیقاً همین است. در حال حاضر اتفاقاتی در جهان به وقوع می‌پیوندد و در شرایطی قرار می‌گیریم که در نتیجه این تفکیکی که بنده در خصوص روابط بین دول، ارتباطات دولت - ملت و ارتباطات ملل عرض کردم معنا پیدا می‌کند.

من تصور می‌کنم که در شرایط حاضر گاهی ارتباطات ملل با منافع دولت‌ها هماهنگ نیست. به نظر من یکی از

دکتر داوری:

ارتباطات و روابط کنونی مقتضی شناخت عالم و وضع موجود است

دکتر محسنیان‌راد: صرفاً کنترل بر مصرف مواد خام نیست.

دکتر سریع‌القلم: بله، حتی کنترل نوع زندگی آنان؛ چه زندگی عمومی، و چه خصوصی و حتی نوع ارتباطات و خلاصه همه چیز. یعنی کنترل حکومت‌ها رو به کاهش است.

دکتر محسنیان‌راد: در واقع این اتفاق در حال وقوع است.

دکتر سریع‌القلم: کنترل اقتصادی تابع یک فرآیند می‌باشد. ولی در عرصه فرهنگ کنترل دشوار است.

دکتر داوری: بله در رفتار و فرهنگ کنترل و نظارت دشوار است.

دکتر نقیب‌زاده: همان ابزاری که کنترل دولت را کاهش می‌دهد می‌تواند افزایش بدهد یعنی ابزارهای در دست دولت‌های مدرن. برای مثال در مقاله‌ای که در مورد سوئد که یک کشور لیبرال هم محسوب می‌شود، خواندم دولت اگر لازم باشد در اتاق شهروندان خود نیز میکروفن مخفی می‌گذارد. بنابراین به همین‌سان کنترل دولت هم می‌تواند افزایش پیدا کند. بنابراین این امر به نوع رژیم‌های سیاسی باز می‌گردد و در اینجا در بحث فرهنگ‌ها، دو بحث را بایستی از هم جدا ساخت: یکی ارتباطات طبیعی فرهنگی یعنی مبادلات طبیعی فرهنگی که اگر این جریان وجود داشته باشد در واقع نظریه هگل واقعیت پیدا می‌کند که در تعامل بین افراد شکل‌گیری فرهنگ ملی را می‌بیند و در تقابل و تعامل ملت‌ها شکل‌گیری فرهنگ جهانی یا روح جهانی را می‌بیند. اما وقتی قضیه را غیرطبیعی بپنداریم حالت تحمیل به خود می‌گیرد و این پروسه به تعویق می‌افتد زیرا وقتی ملتی احساس کند که قرار است چیزی را به او تحمیل کنند - به خصوص در موارد فرهنگی، تحمیل اصولاً باعث عکس‌العمل می‌شود - عکس‌العمل نشان می‌دهد و در شکل‌گیری آن روح جهانی یا فرهنگ جهانی خلل ایجاد می‌شود. و به همین دلیل از نظر دولت‌هایی که در پی حفظ فرهنگ ملی خود هستند این گونه تحمیل‌ها مسئله مهمی محسوب می‌شود و در عین حال باید اولاً بر این نکته واقف باشند که نمی‌توان مانع مبادلات فرهنگی شد، ثانیاً برای مقابله با هر نوع هجوم یا تحمیل فرهنگی باید بر قوت فرهنگی خود افزود.

دکتر محسنیان‌راد: ببخشید آقای دکتر نقیب‌زاده شما فرمودید که در کشوری مثل سوئد می‌توانند آنچه را که افراد گوش می‌کنند کنترل نمایند. البته در پایان فرمایشات خود متذکر شدید که به هیچ وجه نمی‌توان مانع مبادلات فرهنگی شد. اینکه کنترل کنند که من به چه فکر می‌کنم یک قضیه دیگر است. در روزگاری در همین کشور



ببخشید چون من دانشجوی فلسفه هستم در الفاظ بحث می‌کنم. جبر وقتی است که من آگاه به کاری هستم که باید انجام بدهم ولی نمی‌خواهم آن را انجام دهم و ناچار باید انجام بدهم. یک وقت هم من به حکم ضرورت و ایجاب، و طبق موجبیت کاری را انجام می‌دهم؛ در این صورت اصطلاحاً مجبور نیستم.

دکتر محسنیان‌راد: دقیقاً به همین معناست. منتهی بنده مسئله را از دیدگاه حکومت‌ها می‌بینم. حکومت‌ها در شرایط حاضر در جبر توسعه ارتباطات بین‌الملل بسر می‌برند و من تصور می‌کنم تحولات ده - پانزده ساله آینده به گونه‌ای خواهد شد که دیگر این سؤال که آیا ما می‌توانیم این کار را بکنیم یا نکنیم معنایی ندارد.

دکتر سریع‌القلم: شما در اینجا شاید بحث کنترل را مطرح می‌کنید. یعنی کنترل حکومت‌ها بر اینکه ملت‌ها چه نوع مواد خام فکری را مصرف کنند، با گذشت زمان رو به کاهش است.

دکتر محسنیان‌راد:

یک یا دو دهه آینده، اتفاقاتی در مجموع تکنولوژی پیش خواهد آمد که حجم ارتباطات بین‌الملل بسیار آزاد و متنوع خواهد شد

به حساب کنترل تعامل طبیعی جوامع گذاشته‌اند. برای دولت‌ها بیشتر صحنه اقتصادی مهم و مطرح شده است و فرهنگ به شکل یک متاع عام در آمده است و البته این مسئله را برای اکثر دولت‌ها عرض می‌کنم. البته در اینجا یک بحث تئوریک هم مطرح می‌شود و آن این است که بین نحوه برخورد فرهنگ از منظر دولتی و مشروعیت آن هم یک رابطه وجود دارد.

دکتر داوری: دولت‌ها ممکن است در مورد فرهنگ نگرانی‌هایی داشته باشند اما در سیاست فرهنگی آنها این قضیه چندان ظاهر نیست. دولت‌ها ترجیح می‌دهند که هم خود را بیشتر صرف مسائل اقتصادی و سیاسی کنند. به عنوان مثال مسئله توسعه برای کشورهای چون ما مهم است و برای غربیان هم مسئله اقتصاد به نحو دیگری مطرح است. به نظر شما آقای دکتر محسنیان‌راد آیا دنیای امروز تنوع فرهنگی را می‌پذیرد یا نه؟

دکتر محسنیان‌راد: اینکه فرمودید اکثر دولت‌ها کنترل فرهنگی را زیاد جدی نمی‌گیرند، من نیز موافق هستم، ولی من تصور می‌کنم در بسیاری از موارد این کنترل فرهنگی برای دولت‌ها مسئله مهمی می‌باشد. دولت‌هایی هستند که در مبادله اطلاعات میان ملت - ملت و دولت - ملت بسیار نگران هستند و این نگرانی بیشتر از حد مسائل اقتصادی است. در مواجهه با این سؤال که فرمودید آیا دنیای امروز تنوع فرهنگی را می‌پذیرد یا نه، سؤال دیگری برای من مطرح می‌شود که آن را این گونه بیان می‌کنم که آیا شرایط اقلیمی، اقتصادی، امکانات و... به ما اجازه و امکان خواهد داد که کاملاً مشابه فرهنگ حاکم بر آمریکا زندگی کنیم؟ من تصور می‌کنم که این تنوع فرهنگی وجود دارد و نمی‌تواند از طریق ارتباطات بین‌الملل در هم ریخته شود. بله، این تنوع وجود دارد منتهی خود این تنوع دچار یکسری تحولات درونی می‌شود. من فکر می‌کنم نماینده جالب آن، اتفاقاتی است که در دهه پنجاه در ایران به وقوع پیوست، و آن این بود که رسانه‌های ایران کاملاً مشابه رسانه‌های غربی کار می‌کردند و تحقیقات ما این موضوع را بدرستی نشان می‌دهد و محصول یک چنین شرایطی در ایران، وقوع انقلاب اسلامی در ایران شد.

دکتر داوری: آیا واقعاً انقلاب اسلامی محصول این شرایط بود؟

دکتر محسنیان‌راد: نه، منظور من کاملاً این نیست ولی علی‌رغم وجود استمرار پیام‌هایی از این دست، انقلاب اسلامی به وقوع پیوست. من تصور نمی‌کنم که

خودمان ایران، در زمان دولت ناصری شاهد بودیم در گمرکات مأموران گمرک موظف بودند که لابه‌لای اثاث عبوری از مرز را جستجو کنند و ببینند روزنامه قانون در آن هست یا نیست. در حال حاضر آن نوع کنترلی که بر ارتباطات اعمال می‌شده و در حکومت‌های اقتدارگرا ایده‌آل هم بوده است به گونه‌ای شکل آن در حال تغییر می‌باشد و پیش‌بینی بنده این است که در یک یا دو دهه آینده اتفاقاتی در مجموع تکنولوژی پیش خواهد آمد که حجم ارتباطات بین‌الملل بسیار آزاد و متنوع خواهد شد. در آنجا سؤال این خواهد بود آن وقت چه باید کرد؟

دکتر نقیب‌زاده: اگر به پویایی فرهنگی معتقد باشید آن وقت خود فرهنگ باید پاسخ دهد. نیازی نیست که دولت محافظ مردم باشد زیرا خود جامعه عکس‌العمل نشان خواهد داد.

دکتر محسنیان‌راد: اتفاقاً در همین دهه هشتاد تجربیاتی در دنیا به انجام رسیده که کاملاً فهم شما را ثابت می‌کند و آن نمونه‌های رسانه‌های جماعتی می‌باشد. به عنوان مثال رادیوهای جماعتی در یک منطقه روستایی دور افتاده و با بُعد کم در حال راه‌اندازی است که این کار توسط خود روستاییان همان منطقه انجام پذیرفته و مسائل فرهنگی همان منطقه، سؤالات، نیازها، موسیقی و... از طریق این رسانه‌های جماعتی پخش می‌شود. تحقیقات نشان داده است که در حالی که فرستنده‌های بسیار قوی بر روی منطقه کاملاً قابل دریافت است ۸۵٪ دریافت پیام‌های رادیویی، مربوط به رادیو جماعتی خودشان می‌باشد. البته در اینجا این مسئله را نیز باید متذکر شد که قدرت فرد در حال افزایش است.

دکتر سریع‌القلم: به نظر من اکثر دولت‌ها در دنیا حساسیت چندانی به این نکته ندارند که چه نوع فرهنگی در جامعه آنها در حال شکل‌گیری است. یعنی کنترل دولتی فرهنگی چندان مشاهده نمی‌شود و این مسئله را

تنوع فرهنگی در کره زمین از هم پیاشد و به هم بریزد و یکسانی فرهنگی به وجود آید و از حالا نگران این مسئله باشیم که محصول این کار رسانه‌ها و افزایش ارتباطات بین‌الملل باشد.

آقای شعاعی: از استادان محترم اجازه می‌خواهم در خصوص بحث‌هایی که تا به حال مطرح شده نکاتی را متذکر شوم. ضمن آنکه محور اصلی صحبتیم پیرامون ایدئولوژی و روابط بین‌الملل خواهد بود.

با مطالبی که راجع به تاریخچه روابط بین‌الملل فرمودند معلوم شد که نظام موجود در روابط بین‌الملل عمدتاً محصول تحولات و تقسیم قدرت در غرب بوده است و باز اساتید محترم معلوم کردند که فرهنگ و اقتصاد غرب نیز از عوامل بسیار مهم در تنظیم چگونگی روابط بین‌الملل است. به عبارتی دیگر اروپا و غرب از نظام روابط بین‌الملل برای تنظیم استیلای فرهنگی بر جوامع که لازمه کسب منافع اقتصادی آنها بود، بهره گرفتند.

و اما ایدئولوژی؛ شاید در شرایط امروزی دنیا، توجه به ایدئولوژی و تصور اهمیت برای آن در روابط بین‌الملل و نظام جهانی قدری عجیب به نظر برسد. البته اگر منظور از ایدئولوژی همان برداشت کلیشه‌ای از مفهوم آن باشد راه به جایی نخواهیم برد. یعنی دیدگاه منفی و از پیش تعیین شده‌ای را علیه این کلیشه در مقابل خود خواهیم یافت که اجازه بهره علمی از آن را نخواهد داد. ولی اگر نگاه بی‌طرفانه‌ای به تاریخ تحول این واژه ببندیم خواهیم دید که ایدئولوژی را می‌توان «نظام‌های فکری»، «نظام‌های اعتقادی» یا «نظام‌های نمادی» دانست که در خدمت عمل اجتماعی و یا اقدام سیاسی قرار می‌گیرند. و آنگاه می‌توان از این تعریف برای تحلیل چگونگی عملکرد نظام‌های حاکم بر یک جامعه و یا مجموعه سیاسی استفاده کرد.

اگر از اشاره آقای دکتر سریع‌القلم به فروپاشی شوروی بهره ببریم، متوجه خواهیم شد که علت فروپاشی آن تأکید بر «نظام فکری»، «نظام اعتقادی» و «نظام نمادی» به عنوان ایدئولوژی و روش تعریف چگونگی تعامل بین لایه‌های قدرت و نظام سلطه بوده است. به همین ترتیب در غرب نیز شاهد یک ایدئولوژی حاکم هستیم، منتهی تعریف ایدئولوژی در اینجا شامل «نظام‌های...» می‌باشد. پس از فروپاشی شوروی که به دلیل اصرار بر ایدئولوژی جامد و واحدی به نام مارکسیسم انجام شد، ایدئولوژی غربی نیز دچار تزلزل شد و مورد سؤال جدی قرار گرفت.

آقای شعاعی:

ایدئولوژی جدید، ناچار از پذیرش فرهنگ‌ها و تمدن‌های غیر از غرب مانند اسلام شرق آسیا و... است که نتیجه آن آزادی بیشتر است

به تدریج برای همگان معلوم گردید اگر ایدئولوژی غربی در مقایسه با ایدئولوژی حاکم بر شرق سیاسی مطلوب‌تر به نظر می‌رسید خود نیز از نوعی دگماتیسم و انحصارطلبی رنج می‌برد. البته در دوران دو قطبی این دو ایدئولوژی به دلیل تضادی که با هم داشتند به همدیگر مشروعیت می‌دادند و اصولاً همدیگر را برای بقای دیگری لازم داشتند و پس از فروپاشی این مشروعیت از بین رفت.

بدین ترتیب فرهنگی نیز که به تبع مشروعیت ایدئولوژیک غرب مطلوبیت جهانی یافته بود، اینک با دیدگاه انتقادی نگریسته می‌شود و به تدریج در حال تفکیک شدن و تجزیه شدن است. فرهنگی که امروزه فرهنگ جهانی نام گرفته است و سوار بر امواج ماهواره‌ها بر همه می‌تازد در خدمت منافع ایدئولوژیک غرب است و سعی دارد تا با نفی سایر فرهنگ‌ها خود را بر همگان تحمیل نماید. مبدأ و منشأ این فرهنگ عمدتاً در آمریکا است (ولی همه فرهنگ آمریکا محسوب نمی‌شود) و در خدمت حفظ سلطه گروه خاصی بکار می‌رود.

البته نباید متذکر شد که از ویژگی‌های مثبت ایدئولوژی غربی، تحمل ایدئولوژی‌ها در سطوح زیرین قدرت بوده است و ما با دستاورد مفیدی روبرو هستیم که به بشر تجربه خوبی را ارائه می‌دهد که می‌توان آن را گسترش داد و قدرت و عدالت را به هم نزدیک‌تر نمود. به هر حال به نظر می‌رسد که پس از فروپاشی شوروی، شاهد عدم کاردانی نظام موجود حاکم بر روابط بین‌الملل خواهیم بود و ناچار از تعریف مجدد آن خواهیم شد و چون این نظم باید بر پایه یک ایدئولوژی (با تعریفی که شد) باشد در واقع می‌توان گفت جهان به دنبال ایدئولوژی جدیدی است.

ایدئولوژی جدید به طور قطع غرب محور نخواهد بود. این امر را می‌توان از شواهد و علائم اقتصادی و

طلسمی‌های فرهنگی به غرب منحصر نمی‌شوند و نمونه‌های بارز آن را می‌توان در جهان اسلام مشاهده کرد. اینکه نتیجه این تحولات در روابط بین‌الملل چه خواهد بود و لایه‌های قدرت در سطح بین‌المللی چگونه تعریف خواهند شد، امری است که پیش‌بینی آن مشکل است. ولی اجمالاً می‌توان گفت که امکان زندگی برای ملت‌ها در خارج از نظام مرکزی حاکم بر جهان پیش خواهد آمد، فرهنگ واحدی بر جهان حاکم نخواهد شد و فرهنگ‌ها اجازه زندگی مستقلی را خواهند داشت و پررنگ‌تر خواهند شد.

دکتر داوری: جناب آقای شعاعی توجه بفرمایید که در حال حاضر یک نگرانی وجود دارد و این نگرانی برای ما امری است موجه. من با اساس مطلب جنابعالی موافقم،

همچنین درگیری‌های بر مبنای اختلافات فرهنگی بین‌الملل درک کرد. ایدئولوژی جدید ناچار از پذیرش فرهنگ‌ها و تمدن‌های غیر از غرب، مانند اسلام، شرق آسیا و... است که نتیجه آن آزادی بیشتر است. تمرین این آزادی را به صورت انتزاعی می‌توان در حوزه ارتباطات مشاهده کرد. در واقع بشر در وادی ارتباطات با مفاهیم جدیدی مواجه است که سابقاً امکان تماس با آنها برای او میسر نبود و او در این وادی با نظام‌های جدید از این مفاهیم و یا به قول دیگر ایدئولوژی‌ها روبروست؛ ضمن آنکه قدرت انتخاب نیز دارد. این تمرین آزادی ایدئولوژیک در آینده به اشکال عملی زندگی سرایت خواهد کرد و آنچه را در فیلم‌ها و امواج شاهدیم به مرور به واقعیت‌های زندگی تبدیل خواهند شد.

آقای شعاعی:

فرهنگی که امروزه فرهنگ جهانی نام گرفته، در خدمت منافع ایدئولوژیک غرب است

دکتر داوری: یعنی شما می‌فرمایید ارتباطات به همسان شدن می‌انجامد؟

آقای شعاعی: ارتباطات اصولاً موجب تکثر و تنوع خواهد شد. ارتباطات اجازه تشکیل جزایر کوچکتر انسانی را می‌دهد و برای او امکان استقلال بیشتری را فراهم می‌سازد. هویت امروزی بشر بیشتر در جامعه قابل درک است تا در فرد. جوامع هر چه بیشتر به قدرت ارتباطات نائل آیند، امکان کسب استقلال برای هویت فردی بیشتر و بیشتر می‌شود زیرا قدرت انتخاب او بیشتر می‌شود. در حال حاضر تمرین آزادی واژه مناسبی برای بشر برای قدرت ارتباطات است.

نکته دیگری که باید مورد توجه قرار گیرد اینکه تکثر فرهنگی در خود غرب آغاز شده، امروزه اعتراضات جدی در مقابل سلطه فرهنگ آمریکایی از سوی فرانسوی‌ها و ایتالیایی‌ها و حتی دیگر جوامع انگلوساکسون خود آمریکا مشاهده می‌شود و بدیهی است این استقلال



اما نگرانی این است که مبدا روابط جدید به دین و تفکر دینی لطمه‌ای وارد سازد. آیا ممکن است یک نظام دینی بتواند با وجود این روابط، اصول و مبانی و اصالت خود را حفظ کند؟

دکتر اسعدی: چنانچه اساتید محترم اجازه دهند، بنده در این خصوص صحبتی دارم. در جهان جدید تنوع فرهنگی وجود دارد ولی اینکه این تنوع پذیرفته می‌شود یا نه، جای بحث و بررسی دارد. من معتقدم یکی از عوارض قطعی بسط ارتباطات و تکنولوژی هم شکل کردن جهان است. همان طور که دوستان هم اشاره کردند با بسط ارتباطات آزادی نیز گسترش می‌یابد ولی این آزادی به معنای فرهنگ نیست. همان گسترش یافتن آزادی چه بسا باعث از دست رفتن فرهنگ قدیمی و سنتی مردم خواهد شد. من معتقدم بسط ارتباطات و تکنولوژی امکان انتخاب را افزایش می‌دهد ولی در عین حال به یک شکل شدن جهان نیز کمک می‌کند و یکی از

مهمترین عوارض این شکل شدن تخریب فرهنگ‌های موجود است. آقای دکتر نقیب‌زاده در خلال بحث‌های خود اشاره کردند که در تبادل فرهنگی آنچه مطمح نظر اصلی ارتباطات در صحنه بین‌المللی است، این است که پویایی فرهنگی خود میزان تأثیر و تأثر را مشخص خواهد کرد. من معتقدم که در واقع این طور نیست بلکه میزان قدرت مؤثری که پشت یک فرهنگ نهفته است، به تأثیرگذاری آن فرهنگ کمک خواهد کرد. این طور نیست که فرهنگ‌ها علی‌السویه بر هم تأثیر بگذارند. ما مرعوب‌شدگی جهان سوم را در برابر جهان غرب بعینه می‌بینیم و به خوبی می‌دانیم که به بسیاری از مظاهر فرهنگی غرب اقتدا نموده‌ایم و این امری نیست که ما بخواهیم آن را منکر شویم. این مسئله عمده‌تاً به واسطه



قدرت زورآوری است که پشت آن فرهنگ ایستاده است. در اینجا صرفاً مسئله پویایی فرهنگ غرب مطرح نیست، فرهنگ‌ها را چنانچه از یک منظر ببینیم همه کامل هستند. یکی از دوستان به ضعف فرهنگ‌ها اشاره نمودند، من اصلاً این طور فکر نمی‌کنم. فرهنگ‌ها همه در حد خود تمامیت دارند، ولو آنکه برخی پیچیده‌تر و برخی بسیط‌تر باشند؛ ولی چون پشتوانه قدرتی که این فرهنگ‌ها را بسط می‌دهد و یا حفظ می‌کند با هم متفاوت است، در نتیجه میزان تأثیرگذاری این فرهنگ‌ها بر هم متفاوت خواهد بود و تصور می‌کنم این دغدغه‌خاطری که جناب آقای دکتر داوری به آن اشاره فرمودند همین مسئله باشد. بنابر تعریفی که دوستان از روابط بین‌الملل ارائه دادند به این نتیجه رسیدیم که واحدهای روابط بین‌الملل دولت‌های ملی هستند. گفتنی است که کشورهای مسلمان بالاصاله به شکل واحدهای دولت ملی نبوده‌اند و اختلاف‌ها از همین جا آغاز می‌شود. به عبارتی کشوری

مثل ایران دارای دو تعلق است: یکی تعلق دینی که به لحاظ آن این سرزمین جزئی از یک واحد بزرگتر در صحنه روابط بین‌الملل است، یعنی «دارالاسلام» کهن، و دیگر اینکه بالعرض یک نظم دولت ملی هم محسوب می‌شود. نظم دولت ملی به تدریج در جهانی تحول و پیدایش یافت که آن جهان با همان پیدایش دولت ملی در حال سکولر شدن (Secularization) هم بود. یعنی خود پیدایش دولت ملی یکی از قدم‌های سکولر شدن آن جهان بود. در قرن شانزدهم که دولت ملی پیدا شد، به تدریج کلیسا هم به حاشیه رانده شد. برعکس در این سوی جهان که ایران هم شامل آن می‌شود، نه تنها کلیسا (یعنی تشکیلات و تعلق دینی) به حاشیه رانده نشده بلکه دولت ملی هم نمود یافته است.

دکتر داوری:

آیا ممکن است یک نظام دینی بتواند
با وجود این روابط، اصول و مبانی
و اصالت خود را حفظ کند؟

دوستان به مسئله مشروعیت اشاره کردند. به نظر من از منظر تعلق دینی مشروعیت از نفس قدرت یا اقتدار جداست و این دو هیچ‌گونه ارتباط و ملازمه ضروری با هم ندارند، یعنی همواره از این منظر می‌توان مشروعیت داشت ولی قدرت نداشت و یا به عکس ممکن است قدرتی وجود داشته باشد که مشروعیت نداشته باشد، اما از منظر سکولر یعنی از منظر غیردینی تحولی که امروزه در غرب شاهدش هستیم قدرت را همانا به مشروعیت خودش تبدیل کرده است. ما در حالی که قدرت نداریم ولی به لحاظ تعلق دینی معتقدیم که مشروعیت داریم و اهداف ما مشروع هستند ولی به لحاظ ضعف قدرت نمی‌توانیم آنها را بر کرسی بنشانیم. یک واحد دولت ملی دو هویتی یا دو حیثیتی از این نوع ممکن است به لحاظ نداشتن قدرت در صحنه ستیز و سازش یا کشاکش‌های بین‌المللی که به واسطه اختلاف اهداف و آرمان‌های این واحدهای بازیگر هیچ‌گاه گریزی از آن نخواهد بود، مقهور

دکتر اسعدی:

با بسط ارتباطات، آزادی نیز گسترش می‌یابد ولی این آزادی به معنای فرهنگ نیست



واقع شد.

عرض بنده این است که پشت این تفکیک، اقتدار نهفته است؛ یعنی اگر جهان اسلام قدرت داشته باشد می‌تواند اهداف خود را اظهار کند. اما چون کشورهای مسلمانی که امروزه حاصل تقسیم امت اسلامی به «Nation - State» های مختلف هستند در صحنه کنونی روابط بین‌الملل صاحب قدرت نیستند، در نتیجه امروزه بخش عمده‌ای از جهان سوم را تشکیل داده‌اند. کشورهای تشکیل دهنده جهان سوم در روابط بین‌الملل جزء قدرت‌های ضعیف محسوب می‌شوند و اعم از اینکه به مشروعیت اهداف و آرمان‌های خود قابل باشند یا نه، نمی‌توانند حرفشان را به گُرسی بشنایند.

همان‌طور که دوستان اشاره فرمودند در روابط بین‌الملل دو مسئله مطرح نظر است: یکی اهداف فرهنگی و دیگری اهداف اقتصادی. به نظر بنده بسته به مراتب این قدرت‌ها، یعنی واحدهای روابط بین‌الملل

شود ولی در عین مقهور شدن از نظر خودش مشروع هم باشد. در اینجا است که برای ما مشکل ایجاد می‌شود. در صحنه سیاست عملی هدف حصول به توفیق است. در حالی که یکی از اجزاء مقوم فکر و جامعه اسلامی این است که مشروعیت صرفاً با حصول به هدف تعیین نمی‌شود؛ کلاً تعارض اصلی در همین جاست. به عنوان مثال امام حسین(ع) در صحرائی کربلا بر حسب ظاهر شکست خورد ولی بر حسب نوع نگرش شکست این طور معنی نمی‌شود. اساساً نوع نگرش در دو سوی جهان متفاوت است و به همین دلیل بایستی دو نوع پیروزی و توفیق را تعریف کرد. در آن سوی دنیا اگر کسی سرش شکسته شود طبعاً باخته است. تعبیری هم وجود دارد منسوب به مائو که گفته است حق از لوله تفنگ خارج می‌شود. حدیثی نیز به همین مضمون وجود داشته است که البته به احتمال قریب به یقین مجعول است: الْحَقُّ لِمَنْ عَلَبَ (کسی که پیروز است حق هم دارد). این تعبیر و زبان دنیای سکولر امروز است. اما در نوع نگرش دینی این طور نیست و چه در سطح آحاد افراد و چه در سطح جامعه شکست خوردن ظاهری به معنای عدم مشروعیت و عدم پیروزی نیست و در ایران اسلامی ما با این معارضه روبرو هستیم.

در نوع نگرش سنتی و کلاسیک اسلامی فرد به مؤمن یا کافر تقسیم می‌شود و کافر به ذمی یا حربی تقسیم می‌شده است. کسانی که شهروند سرزمین مسلمان بوده‌اند کافر ذمی تلقی می‌شدند. مبنای تشکیل جامعه اسلامی Nation - State نبوده است، بلکه امت بوده و تعلق دینی اصیل بوده است. این تعلق دینی و این تعریف از فرد و جایگاه آن جهان را به دو بخش تقسیم می‌کرده است؛ یکی از این دو بخش دارالسلام بوده است یعنی آن جایی که اگر کافری هم زندگی می‌کرده است حفظ زندگی او بر ذمه مسلمین بوده است، و یک بخش دیگری از جهان تحت رایت اسلام نبوده و دارالحرب نام داشته؛ پشتوانه این تقسیم و تفکیک نیز اقتدار جهان اسلام بوده است. این تقسیم از چه زمانی از بین رفته است؟ در جهان اسلام کفّار ذمی باید جزیه می‌پرداختند و امروزه چگونه است که جزیه پرداختن منتفی شده است؟ از قرن هجده به این سو جهان اسلام برای اولین بار با پدیده جهانی جدیدی به نام ثانویت در مراتب قدرت روبرو شد. تا قرن هجدهم جهان اسلام صاحب اقتدار بود و هیچ مسلمانی تحت ولایت غیرمسلمان نبود. ولی از قرن هجده به این سو صورت‌بندی دیگری به لحاظ تحولات تکنولوژیک در غرب (انقلاب صنعتی) در روابط بین‌الملل شکل گرفت که باعث شد جهان اسلام تحت استیلا و اقتدار غرب قرار گیرد و به نحوی ولایت غرب را بر خود بپذیرد؛ و به عبارت ساده‌تر امروزی جهان اسلام مورد استعمار غرب

(دولت‌های ملی)، این غایات و اهداف تفاوت پیدا می‌کنند. ما در حال حاضر در صحنه روابط بین‌الملل اولاً نیاز به بقاء داریم. به عبارت دیگر ما در ابتدا خواستار آن هستیم که حیات مستقلمان به ویژه از نظر فرهنگی حفظ شود. جهان جدید دارای یک خصیصه مشخص می‌باشد و آن این است که یک سوی این جهان سکولر شده ولی در عین حال مقتدر است؛ این جهان سکولر و مقتدر از لحاظ تکنولوژیک، ارتباطات را نیز تحت سیطره خود در آورده است. یک سوی دیگر فرهنگ‌های کوچکتر قرار دارند که این فرهنگ‌ها در کشاکش و در روابط با هم به لحاظ مستظهر بودن یا نبودن به قدرت جایگاه‌های مختلفی می‌یابند. این فرهنگ‌ها در حالی که فکر می‌کنند می‌توانند از میانی و اهداف خود دفاع نمایند، امکان دفاع را ندارند و جهان سکولر هم بی‌امان در حال جهانی کردن فرهنگ خود است و این کار به طور خود به خود و طبیعی از

این فضا قدرت انتخاب و امکان‌گزینش بیشتر است. یعنی اگر فرهنگی دارای ارزش‌هایی بوده که زمینه پذیرش جهانی داشته باشند امکان ارائه آن را خواهد یافت و دریافت‌کنندگان آن نیز امکان انتخاب آن را خواهند داشت. و اگر ما معتقدیم که ارزش‌های ما به دلیل اقتداری که تاکنون در اختیار غرب بود امکان مطرح شدن را نیافته‌اند، امروزه هم به دلیل مشخص شدن نقاط ضعف فرهنگ و تمدن غربی و هم به دلیل امکان‌ات ارتباطاتی قابل طرح خواهند بود. این ارزش‌ها از آنجا که در برگیرنده جوهری‌ترین ارزش‌های ماست در شرایط جدید به نحو بهتری به دنیا عرضه خواهد شد، ولی لازمه آن داشتن قابلیت در ارائه متناسب محتوا با شرایط دنیا و همچنین دارا بودن تکنیک لازم برای رساندن پیام به جوامع و در نهایت بهره‌برداری صحیح از هنر برای ارائه متناسب با ذهن و روان بشر امروزی است. یعنی اگر ما دینمان را با

آقای شعاعی:

چنانچه از تفکر دینی در برقراری ارتباطات بین‌المللی استفاده شود، جایگاه والایی در تقسیم‌بندی

قدرت به دست می‌آوریم

○

اگر ما دینمان را با یک نسخه واحدی

از نظر نحوه ارائه عرضه نماییم موفق نخواهیم شد

یک نسخه واحدی از نظر نحوه ارائه عرضه نماییم، موفق نخواهیم شد.

با توجه به تجاربی که طی پانزده سال اخیر از روابط فرهنگی جمهوری اسلامی بدست آورده‌ام، معتقدم که اگر از سرمایه‌ای که در اختیار ماست یعنی تفکر دینی و الهی به نحو صحیحی در برقراری ارتباطات بین‌المللی استفاده کنیم ضمن کسب مقبولیت و مشروعیت، منافع فراوانی را برای کشور بدست خواهیم آورد و جایگاه والایی را در تقسیم‌بندی قدرت در نظم آینده خواهیم یافت. و اگر موفق نشویم، نه تنها در سطح بین‌الملل صدمه خواهیم دید بلکه مضرات داخلی فراوانی را از قبیل ضربه‌پذیری در مقابل تهاجم فرهنگی مشاهده خواهیم کرد. متذکر می‌شوم که توضیح فوق در مورد سایر سرمایه‌های فرهنگی ما مانند زبان، هنر و علم نیز صادق است.

دکتر سریع‌القلم: من در پاسخ به این سؤال که تأثیر ارتباطات فرهنگی بر کشوری همچون ایران چگونه

رهگذر بسط ارتباطات و تکنولوژی به انجام می‌رسد. پس تنوع فرهنگی وجود دارد، ولی به نظر من جهان به سوی یک شکل شدن فرهنگی پیش می‌رود و در کشورهایی که در هویت فرهنگی‌شان دین به عنوان یک جزء مقوم شناخته شده است، این امر یک مسئله بسیار خطرناک محسوب می‌شود؛ به خصوص که این کشورها به طور عمومی از نظر اقتدار در مرتبه‌های پایین‌تری قرار دارند.

دکتر داوری: آقای شعاعی فرمودند پیشامدی در عالم در حال وقوع است که با آن از یک شکل شدن می‌توان احتراز کرد و آن اینکه فکر دینی و روح دینی نشاط دیگری یافته است. من از فرمایشات ایشان این‌طور استنباط کردم.

آقای شعاعی: تحولی که به آن اشاره کردم در واقع تحولی است که ایجاد فضای بیشتری برای هر فرهنگ و ارزش‌های آن است، هر چند که این به معنای فراهم آمدن زمینه پذیرش کلیه قالب‌های فرهنگی دیگر نیست بلکه در

دکتر سریع القلم:

نظم دینی در سخنرانی نیست، نظم دینی باید در نظام‌های عینی اجتماعی قادر به پاسخ باشد

عملی باشد. در حال حاضر مشتقات اخلاق دینی در دنیا مطرح شده است و دین در دنیای کنونی هنوز به عنوان یک امر فردی و انتخابی تلقی می‌شود و به عنوان یک مجموعه اثرگذار بر زندگی فکری انسان‌ها در حاشیه قرار دارد. من تصور می‌کنم که هم تأثیرگذاری و هم تضاد دیده می‌شود و این بستگی به این دارد که یک جامعه دینی تا چه اندازه برای آرای خود مدل‌سازی و آزمایش به انجام رسانده است و ببیند که درجه تداخل این دو دایره چقدر است و تا چه حد می‌تواند با آن کار کند و تا چه حدی قادر به حراست از آن است. تنها راه حراست هم از یک سو مدل‌سازی و از سوی دیگر اعتماد به نفسی است که در یک جامعه نسبت به آن مدل وجود دارد.

دکتر داوری: آقای دکتر معتمدنژاد شما چه نظری دارید؟

دکتر معتمدنژاد: من به مطالب قبل باز می‌گردم. تصور می‌کنم فرهنگ جهانی به معنای دقیق کلمه وجود ندارد. یعنی اگر سلطه فرهنگی را در نظر بگیریم و بگوییم که فرهنگ مسلط، فرهنگ جهانی است، تلقی درستی نیست. فرهنگی که ناشی از تکامل زندگی بشر و تکامل تمدن‌هاست یک فرهنگ جهانی است و ما خود نیز در آن نقش بسیار مهمی داشته‌ایم. بنابراین، برای آنکه فرهنگ حاکم بر ارتباطات و امکانات ارتباطی را بشناسیم باید مشخص نمود که این فرهنگ مسلط، فرهنگ جهانی نیست، بلکه فرهنگ سرمایه‌داری است. متأسفانه تحت تأثیر محدودیت‌های سیاسی رژیم گذشته، در ایران مطالعات عمیق درباره سرمایه‌داری به عمل نیامده است. شاید هم یکی از دلایلی که نتوانسته‌ایم به طور عمیق در این خصوص مطالعه نماییم این باشد که ما از طریق منابع ناقص و یک بُعدی به اصطلاح مارکسیستی با این گونه مطالعات آشنا شده‌ایم. مطالعات ما در این خصوص از طریق منابع سطحی و ترجمه‌های دست و پا شکسته‌ای که در دسترس داشتیم انجام می‌شد. در دوره بعد از پیروزی انقلاب هم با آنکه خوشبختانه به ترجمه منابع اساسی توجه بسیاری می‌شود، تحت تأثیر گذشته ما پیوسته از غرب صحبت می‌کنیم. من این موضوع را بارها

خواهد بود، اگر اجازه بفرمایید مطلبی را عرض کنم. من تصور می‌کنم که یقیناً یک جامعه دینی در تماس با این روابط بین‌الملل دچار تضاد می‌شود. می‌توان به طور محافظه‌کارانه از لفظ دنیادوستی استفاده نمود و یا به طور خاص می‌توان از لفظ دنیاپرستی استفاده کرد که قطعاً این لفظ وجود دارد و حاکم هم هست. روابط انسانی، روابط نهادها و دولت‌ها براساس فایده و قدرت است. این مسئله برای یک جامعه دینی مسلماً تضاد ایجاد می‌کند. دوستی‌ها و دشمنی‌ها در این دنیا براساس فایده طلبی بنیان نهاده شده است. یک جامعه‌ای که قصد دارد براساس معیارهای دینی زندگی خود را تعریف کند با این دنیا به طور یقین تضاد پیدا می‌کند. اما شاخص‌هایی که در عرصه دینی و در صحنه‌های بین‌المللی وجود دارد، درجه تداخل آنها با هم آن چنان زیاد نیست.

سؤالی که در اینجا مطرح می‌شود این است که آیا یک جامعه دینی نمی‌تواند با دنیای خارج ارتباط داشته باشد؟ اولاً جامعه دینی در نهایت باید به یک تعریف و اجماع نظر فکری برسد. به عبارتی اگر قرار باشد به تعداد افراد علاقه‌مند در ارائه تعریف، از جامعه دینی هم تعریف ارائه شود، این نظم دینی نخواهد بود. پس ابتدا باید نظم دینی مکتوب شود. دوم اینکه در مورد نظم دینی اجماع نظر بدست آید؛ سوم اینکه مدل‌سازی بشود و چهارم اینکه به یک صیقل دائمی تئوریک پردازد. نظم دینی در سخنرانی نیست. نظم دینی باید در نظام‌های عینی اجتماعی قادر به پاسخ باشد. در این شرایط است که ما تازه بایستی به سنجش نحوه تقابل نظم دینی با وضعیت موجود جهانی پردازیم. تا زمانی که باورهای دینی به صورت مدل ارائه نشوند و نظم دینی به وجود نیاید، نوع تأثیرپذیری و نوع ارتباط میان جامعه دینی و جامعه جهانی بحث شناوری است؛ بحثی است که پایه‌های مسلم نخواهد داشت و نیز تعارضات آن جنبه استدلال و تلقی‌ات فردی پیدا می‌کند.

من تصور می‌کنم که در دنیا بازگشت به دین وجود ندارد بلکه بازگشت به اخلاق و اخلاقیات دینی شرط است. در دنیا مشاهده می‌کنیم که اهمیت خانواده رو به گسترش و توجه بیشتر است؛ در اروپا و آمریکا - که مرکز نقل این مباحث هستند - علاقه به معنویت به چشم می‌خورد اما ما بازگشت به خدا محوری را مشاهده نمی‌کنیم. من فکر می‌کنم افراط در ماشینیسم و مادی‌گرایی بازگشت به عواطف ایجاد کرده است، والا من در دنیای فعلی روندها و علائم و شواهدی نمی‌بینم که حاکی از مطرح شدن خدامحوری در صحنه فکری و

دکتر معتمدزاد:

فرهنگی که ناشی از تکامل زندگی بشر و تکامل تمدن‌هاست، یک فرهنگ جهانی است و ما خود نیز در آن نقش بسیار مهمی داشته‌ایم.

عقب‌مانده نسبت به تجدد غربی حالت شیفتگی ایجاد شده است و از طرفی دیدگاه‌های تحقیرگرایانه شرق‌شناسان در مورد کشورهای شرقی و غیرغربی - که یکی از زمینه‌های مطالعات انتقادی استاد دکتر داوری است - نیز به طور مضاعف و به صورت غیرمستقیم، توجه به تجدد را افزایش داده است. به همین جهت وقتی می‌خواهیم وضع تجدد کنونی را بررسی نماییم باید جنبه‌های منفی سرمایه‌داری را هم در نظر بگیریم. زیرا ما تنها با غرب جغرافیایی سر و کار نداریم، بلکه این غرب از همان دوره رنسانس به بعد با دنیا به نحو دیگری برخورد کرد. از آن دوره، عنصر سرمایه در همه جا و همه چیز دخیل شد. بسیاری از متفکران و محققان انتقادنگر غربی همانند فرنان برودل، ایمانوئل والرشتاین و ژاک آتالی، مراحل مختلف رشد سرمایه‌داری پدید آمده را یادآوری کرده‌اند. آتالی می‌گوید نظم امپریال یا امپراتوری (Ordre Imperial) از پایان قرون وسطی به بعد از بین می‌رود و نظم سرمایه‌داری (Ordre Marchand) بر دنیا حاکم می‌شود. از آن زمان به بعد سرمایه‌داری مراحل را شامل سرمایه‌داری کشاورزی، صنعتی، مالی و بانکی و سرانجام سرمایه‌داری کنونی، که تحت کنترل شرکت‌های بزرگ فراملی است و جهانی‌سازی بازار اقتصادی را دنبال می‌کند. باید خاطر نشان ساخت که سرمایه‌داری کنونی غرب خود را به عنوان قدرتی که در سراسر دنیا به دنبال سود بیشتر است، معرفی نمی‌کند. همان طوری که آقای دکتر سریع‌القلم اشاره کردند، فایده‌جویی در همه جوامع و افراد وجود دارد، اما تحت تأثیر شرایط مختلف، تفاوت پیدا می‌کند. در جوامع سرمایه‌داری غربی، این مسئله شدت یافته است، در حالی که در جوامع دیگر مانند جوامع جهان سوم و عقب‌مانده، هنوز شدت پیدا نکرده است.

در حال حاضر همه امکانات ارتباط جمعی، چه وسایل ارتباطات جمعی و چه ارتباطات دور و کامپیوتری و ماهواره‌ای کمک می‌کند تا مظاهر تجدد سریعتر در اختیار همه قرار بگیرد. اگر بخواهیم نقش واقعی ارتباطات را در توسعه سرمایه‌داری جهانی مورد بررسی قرار دهیم،

مطرح کرده‌ام که فقط از غرب به طور مطلق صحبت کردن سبب می‌شود که ما ماهیت غرب کنونی را بدرستی نشناسیم و از شناخت مبانی، مظاهر و مقتضیات سرمایه‌داری باز بمانیم.

دکتر داوری: ظاهراً منظور شما صرف مفهوم اقتصادی سرمایه‌داری نیست بلکه سرمایه‌داری را به معنی بسیار گسترده‌تری در نظر دارید.

دکتر معتمدزاد: بله، سرمایه‌داری را بسیار وسیعتر در نظر می‌گیریم. زیرا در حال حاضر فرهنگ هم در قالب اقتصاد وارد شده است؛ در حالی که در گذشته اقتصاد در قالب فرهنگ بوده است. یکی از کتاب‌های معروف فرنان برودل، تاریخ‌شناس فرانسوی، به نام مفهوم کاپیتالیسم و تمدن مادی را مترجم ارجمند مرحوم بهزاد باشی به صورت خلاصه به زبان فارسی برگردانده است که برای شناخت سرمایه‌داری منبع بسیار خوب و مهمی است. برودل در این کتاب ریشه‌های پیشرفت و گسترش را بعد از سقوط قسطنطنیه تا اوایل قرن نوزدهم بررسی می‌کند. ما در حال حاضر با تجدد ناشی از تکامل و توسعه سرمایه‌داری غرب مواجه هستیم؛ آنچه که باعث می‌شود دچار فرهنگ مصرفی و سلطه فرهنگی و ارتباطی و اطلاعاتی غرب باشیم، ناشی از سلطه فراگیر و جهانی تجدد است. برخی از نظریه‌پردازان غربی، مانند دانیل لرنر (Daniel Lerner) مؤلف کتاب معروف گذر از جامعه سنتی: نوسازی خاورمیانه، تجدد را مجموعه دستاوردهای غرب بعد از رنسانس می‌دانند. به عقیده او، تجدد، به دنبال نهضت رنسانس و پس از اکتشافات جغرافیایی، اصلاح مذهبی، انقلاب‌های دموکراتیک و انقلاب صنعتی صورت گرفته است. تحولات مذکور از اوایل قرن نوزدهم باعث شهرنشینی، توسعه صنعت، پیشرفت آموزش و گسترش وسایل ارتباط جمعی، مشارکت اقتصادی و سیاسی شده است، که مجموعه آنها، تجدد یا مدرنیته را تشکیل داده‌اند. این مدرنیته چنان جاذبه‌هایی در دنیا ایجاد کرده که هیچ‌گریزی از آن نبوده است. همه جوامع یا از طریق استعمار مستقیم و یا از طریق غیرمستقیم - آن چنان که ایران و ترکیه نیز با آن سر و کار داشتند - به مرحله‌ای رسیدند که سرانجام از قرن نوزدهم به بعد خواسته‌اند همانند اروپاییان، آمریکایی‌ها و سایر کشورهای غربی زندگی کنند.

در این میان چون تحت تأثیر همان استعمار مستقیم و غیرمستقیم همه چیز تقلیدی و اقتباسی است، در نتیجه از یک طرف میان تحصیلکردگان و قشرهای مرفه کشورهای

باید ببینیم که از اول قرن بیستم در دنیا چه تحولاتی به وجود آمده است. ادگار مورن (Edgar Morin) متفکر فرانسوی، در کتاب روح زمان (*Esprit Du Temps*) بهترین برداشت را در این زمینه ارائه داده است. او در مقدمه این کتاب این گونه نظر می‌دهد: در آخر قرن نوزدهم و اول قرن بیستم، استعمار مادی و جغرافیایی به پایان رسید و استعمار فکری و فرهنگی آغاز شد. چرا که در آن زمان سراسر دنیا مستعمره کشورهای غربی به خصوص انگلستان بود و دیگر جایی باقی نمانده بود که مستعمره مستقیم یا غیرمستقیم نباشد. از آن زمان به بعد تسلط بر فرهنگ و فکر انسان پیش آمد که پایان نیافتنی است.

وی سپس با تکیه بر اندیشه‌هایی شبیه افکار تئودور آدورنو (Theodor Adorno) متفکر مکتب مشهور فرانکفورت، موضوع «صنعت فرهنگ» و «فرهنگ توده» را مطرح می‌کند و می‌گوید: مؤسسات سینمایی، چه مؤسسات فیلمسازی و چه سالن‌های سینما، کمپانی‌های بزرگ مطبوعاتی و رادیو و تلویزیون‌ها، مؤسسات تجارتهای فرهنگی به شمار می‌روند و در پی سودجویی‌اند. به عقیده وی تحت تأثیر این شرایط مسئله فرهنگ و هنر اصیل تحت الشعاع منافع مادی قرار گرفته است. بدین ترتیب، مسئله تولید (Production)، از مسئله آفرینش (Creation) جدا می‌شود. در فرهنگ و هنر گذشته مسئله آفرینش مطرح بود، زیرا هنرمند با توجه به ذوق خود و نیاز جامعه به کار هنری می‌پرداخت. اما اکنون این سرمایه‌داران هستند که سفارش می‌دهند چه کتابی تهیه شود، و این کمپانی‌های اداره‌کننده صنایع فرهنگی هستند که تعیین می‌کنند در تولید پیام‌ها و کتاب‌ها و تولید فیلم‌های سینمایی و رادیو - تلویزیونی چه موضوع‌ها و مضمون‌هایی مطرح شود.

به همین دلیل فرهنگ ماهیت اصیل و کیفی خود را از دست داده است. ادگار مورن، در این کتاب، مسائل همانندجویی و فراقسنی مربوط به مخاطبان و ارائه خوشبختی کاذب از طریق فیلم‌های سینمایی، سریال‌های تلویزیونی و داستان‌های سرگرم‌کننده مجله‌های مختلف و داستان‌های پرفروش را مطرح می‌کند و آثار منفی تقلید جوانان از افراد مشهور همچون هنرپیشگان و ستارگان سینما، قهرمانان ورزشی و سیاستمداران موفق را بررسی می‌کند. در برابر سیر تحول و توسعه سرمایه‌داری غربی، توجه به علل عقب‌ماندگی کشورهای شرقی نیز ضروری است. مارشال هاجسن آمریکایی، استاد اسلام‌شناس دانشگاه شیکاگو در کتاب معروف خود به نام *The Venture of Islam* و به ویژه در جلد سوم آن، که در اریل دهه ۱۹۷۰ تألیف کرده است، نکات جالبی را در این

زمینه، یادآوری می‌کند. وی مخصوصاً بر عدم توجه کشورهای اسلامی به باروت و چاب و قطب‌نما تأکید می‌کند و وضع سه امپراتوری بزرگ اسلامی بعد از رنسانس شامل ترکیه عثمانی، ایران صفوی و هند گورکانی را در برابر جهش بزرگ (Transmutation) غرب تجزیه و تحلیل می‌نماید و درباره علل عقب‌ماندگی آنها و عدم دستیابی به این جهش، با وجود فتح قسطنطنیه، نظریات جالبی ارائه می‌دهد.

برای بررسی علل عقب‌ماندگی‌ها، باید به گذشته بازگردیم و ببینیم به چه دلیل، کشورهای بزرگ اسلامی از اواخر قرن هفدهم به غرب رو کردند. به طور کلی، توجه ترکیه عثمانی پس از شکست ارتش آن در سال ۱۶۸۳ میلادی در دروازه‌های وین، سرآغاز تجددگرایی مسلمانان محسوب می‌شود. با کمی تفحص درمی‌یابیم که تأسیس نخستین چاپخانه در سال ۱۶۲۹ در اسلامبول، در آغاز تجددخواهی شرقی اهمیت خاص داشته است. به عقیده مارشال هاجسن در کتاب مذکور، ایرانیان برخلاف ترک‌ها که به دنبال تجدد غربی هستند و اعراب که به بازایابی وحدت بسیار دور گذشته فکر می‌کنند، در پی یک جامعه آرمانی هستند. وی انقلاب مشروطیت و نهضت ملی کردن صنعت نفت را نشانه آرمان‌خواهی ایرانیان معرفی می‌کند. تجربه اخیر انقلاب اسلامی، نیز نظر این محقق اسلام‌شناس را درباره آرمان‌خواهی ایرانیان تأیید می‌کند. بنابراین اگر بپذیریم که خواهان یک جامعه آرمانی هستیم باید این سؤال را مطرح سازیم که چرا تاکنون عقب افتاده‌ایم؟ و در این خصوص باید از یک سو به دنبال شناخت ماهیت سرمایه‌داری و علل سلطه غرب بر جهان باشیم و از سوی دیگر علل عقب‌ماندگی را جستجو کنیم. با توجه و تفحص در آثار متفکر معاصر آلمانی یورگن هابرماس درمی‌یابیم که امکانات ارتباطی ما نیز مانند غرب دارای تعارض و انحراف است. لازم به



یادآوری است که ما در اقتباس مطبوعات از غرب با یک تعارض عجیب مواجه هستیم. در عصر استبداد فاجار، در حالی که غرب دارای روزنامه‌های تجارتي و خبری بود، به تصور ایجاد رکن چهارم دموکراسی، به تقلید از تجربه دوپست ساله غرب، مطبوعات دولتی دائر کردیم و این تعارض از آن زمان تاکنون باقی مانده است. در حالی که در این مسیر، آن «فضای عمومی» سالم مورد نظر هابرماس، که مطبوعات غربی در دوره انقلاب کبیر فرانسه، از آن برخوردار بودند و خود نیز در پیدایی آن نقش مهمی داشتند، تحت تأثیر ورود آگهی‌های تجارتي، تبدیل به فضای کاذب شد و منافع سرمایه‌داری و اوضاع و احوالی که به وجود آمد، باعث شد حتی ارتباطات هم به صورت ابزار سلطه اقتصادی و سیاسی و فرهنگی مورد بهره‌برداری قرار گیرد.

به طور خلاصه می‌توان گفت که در جستجو راجع به علل عقب‌ماندگی، در کنار عوامل خارجی که بیش از هر چیز باید به شناخت ماهیت و مقتضیات سرمایه‌داری و چگونگی گسترش جهانی مظاهر تجددآميز آن معطوف باشد، برای بررسی علل داخلی آن، توجه بیشتر به عقل‌گرایی و همچنین توجه بیشتر به آزادی برای ما بسیار حیاتی است. ما اگر بتوانیم با این دیدگاه، نقطه ضعف‌های خود را بررسی و اصلاح کنیم، آرمان‌خواهی‌های ما به یک نمونه و سرمشق جهانی تبدیل خواهد شد.

دکتر داوری: برای من در اینجا سؤالی پیش آمد، چرا آتالی به جای اینکه بگوید نظم *Marché*، از لفظ نظم *Marchand* استفاده می‌کند؟ آیا این امر دلیل خاصی دارد؟
دکتر معتمدنژاد: فکر می‌کنم آتالی برای اینکه به آن صفت بار منفی بدهد، این گونه می‌گوید.

دکتر نقیب‌زاده: به دنبال مطالب آقای دکتر معتمدنژاد و گسترش این دیدگاه باید نکته‌ای را درخصوص مبانی مادی فرهنگ عرض کنم. در گذشته نیز، حتی قبل از نظام

سرمایه‌داری، مبانی مادی فرهنگ و تمدن وجود داشته است و با رواج نظام سرمایه‌داری، این قضیه پیچیده‌تر شده است و به همین دلیل دیدگاه‌های پیچیده‌تری به وجود آمده است. به هر حال در طول اعصار، هر تمدن و فرهنگی که در طول زمان گسترش پیدا کرده است، از یک پشتوانه مادی هم برخوردار بوده است. حتی در مورد دو پدیده آزادی و عقل‌گرایی نیز می‌توان گفت که به یک توسعه اقتصادی نیازمند هستند؛ و به دنبال این توسعه اقتصادی، توسعه فرهنگی نیز به وجود می‌آید.

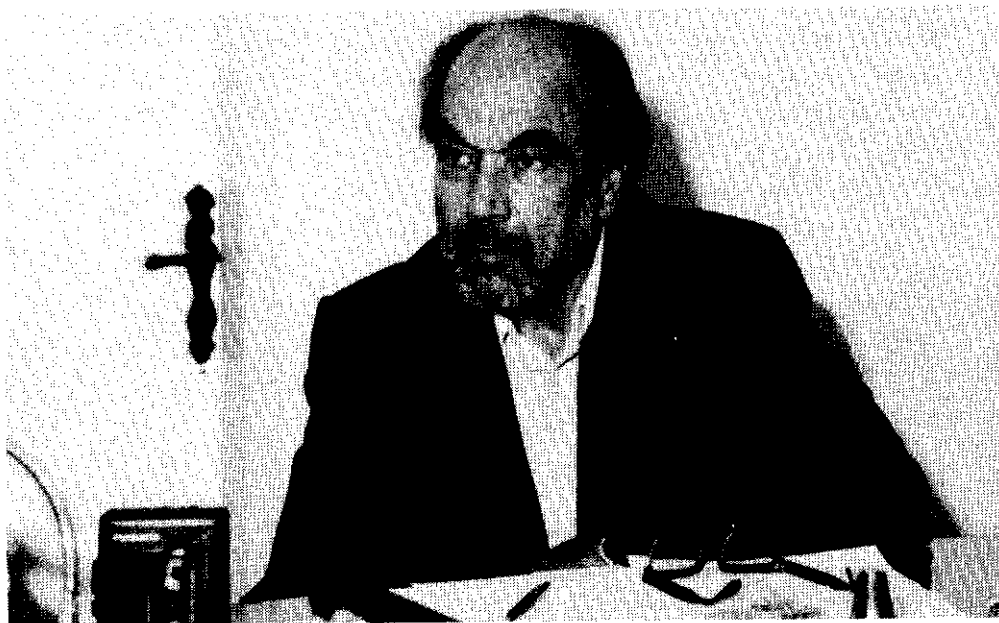
چنانچه ملتی نسبت به پیشینه فرهنگی و نکات مثبت و منفی آن، از آگاهی کافی برخوردار نباشد، قادر نخواهد بود نسبت به فرهنگ‌های دیگر برخورد صحیح و قاطعی داشته باشد. بدین ترتیب اگر بعضی از دولت‌ها سعی کنند که افتخارات ملی، مذهبی و تاریخی گذشته خود را نفی کنند، در واقع یک قدم در راه *Décultrisation* که مرحله اول تحمیلات فرهنگی و پذیرش فرهنگ بیگانه می‌باشد، برداشته است. در حقیقت خود آنها شرایط مناسبی را برای پذیرش فرهنگ بیگانه به وجود آورده‌اند. در مورد این سؤال که آیا ارتباطات ما با کشورهای دیگر، صدمه‌ای به اصول و موازین ما وارد خواهند کرد؛ باید بگویم این امر به نحوه عملکرد ما در برقراری ارتباطات فرهنگی و اقتصادی مربوط می‌شود. چنانچه خود را در مقابله با تهاجمات آماده و مهیا نکرده باشیم، باید منتظر هرگونه توهین و تحمیلی باشیم. در غیر این صورت نباید هیچ نگرانی در زمینه ارتباطات اقتصادی، سیاسی و نظامی با کشورهای دیگر داشته باشیم.

در اینجا لازم می‌دانم که به یک بحث پست مدرنیستی اشاره کنم. اگر ما در اینجا روابط فرهنگی و اقتصادی را چه در داخل و چه در خارج، از هم تفکیک می‌کنیم، به دلیل سهولت در بحث و بررسی می‌باشد. محققین متأخر نیز متوجه این نکته شده‌اند که آنها در عمق با هم مشترک بوده و جدا از یکدیگر نیستند و ارتباطات سیاسی، فرهنگی و اقتصادی همه از یک زمینه نشأت می‌گیرند. توسعه فرهنگی در کنار توسعه اقتصادی و سیاسی صورت می‌گیرد و به عکس، افت اقتصادی، در کنار افت فرهنگی و سیاسی صورت می‌پذیرد.

دکتر داوری: در پاسخ به این سؤال، فکر نمی‌کنم در اصل آن که دنیاشناسی است، تردیدی داشته باشیم؟

دکتر محسنیان راد: در بحث و بررسی این دو سؤال، به سؤال دیگری برمی‌خوریم و آن اینکه مردم در مقابل رسانه‌ها نقش انفعالی دارند یا نقش فاعلی؟ زیرا با توجه به صحبت‌های دکتر معتمدنژاد درخصوص آزادی و خردگرایی به این نتیجه می‌رسیم که ایشان معتقدند مردم





کمونست بیابند. ما اگر به نقش فاعلی انسان معتقد باشیم، چنانچه یک فرهنگ جهانی با الگوی غربی هم در جهان گسترش یابد، باز این انسان است که دست به انتخاب و گزینش می‌زند.

دکتر داوری: در اینجا سؤالی پیش آمد و آن اینکه جنابعالی میان اسلام‌ستیزی و دین‌ستیزی تفاوت قائل شدید. من از گفته‌های شما این طور استنباط کردم که این مسئله در اصل یک بحث سیاسی است. اگر اسلام‌ستیزی به معنای جدی کلمه باشد، از آنجایی که ان‌الدین عندا... لااسلام، اسلام‌ستیزی، دین‌ستیزی خواهد بود. آیا من درست استنباط کردم، نظر شما این است که اسلام‌ستیزی کنونی یک امر سیاسی است و در صحنه سیاست، صرفاً با اسلام ستیزه می‌شود؟

دکتر محسنیان‌راد: استنباط من این است که رسانه‌های غربی با مبنای اخلاقی مسیحیت جنگی ندارند و اگر رسانه‌های غربی امروزه به دلیل اصل سومی که وارد تجارتی شدن گشته است، کالاهایی را به فروش می‌رسانند که آثار دین‌ستیزی و نه اسلام‌ستیزی وجود دارد، ناشی از قواعد اقتصاد نظام سرمایه‌داری است که هیچ وقت این روابط عرضه و تقاضا، یک رابطه جاودانه و ثابت نیست.

دکتر داوری: مسئله‌ای که آقای دکتر معتمدنژاد مطرح کردند، مسئله تعرض به عقل و آزادی است. مشکل این نیست که ما عقل و آزادی را تحسین کنیم. هیچ کس عقل و آزادی را چیز بدی نمی‌داند و چه بسا همه مردم مایل باشند که به سمت عقل و آزادی روی بیاورند. فکر نمی‌کنید مشکل بر سر نحوه رفتن ما به سمت عقل و

مقابل رسانه‌ها نقش فاعلی دارند.

دکتر داوری: البته با توجه به نظر آقای دکتر سریع‌القلم در خصوص مسئله نخبگان این مسئله حد وسطی هم دارد.

دکتر محسنیان‌راد: این مسئله طبیعی است که قطعیت دو سوی یک طیف را به سادگی نمی‌توان مشخص کرد. منتهی ما این مسئله را به عنوان نمادی از تفاوت دو سوی طیف مطرح می‌کنیم. اگر به نقش فاعلی اهمیت بدهیم، باید به سوی آزادی و خردگرایی روی بیاوریم زیرا مخاطب در مقابل رسانه‌ها آزاد و خردگراست. در آن هنگام باید تقسیم وظایف بین نخبگان یک جامعه، دست اندرکاران رسانه‌ها و حکومت‌ها در شرایط حاضر جهان، مشخص و براساس آن عمل شود.

هنگامی که ما نسبت به اصول فکری و ارزشی خود نگران می‌شویم، آزادی و خردگرایی می‌تواند مکانیزم پاسداری از اصول را در آن سو یعنی در حوزه مخاطبین ارتباطات بین‌المللی روشن کند. من تصور می‌کنم در حوزه رسانه‌های جهانی امروز، شاید بتوان آثار نوعی اسلام‌ستیزی را مشاهده کرد، اما نمی‌توان شاهد دین‌ستیزی بود. به نظر بنده، اسلام‌ستیزی شاید ناشی از این باشد که مجموعه گروه و قومی که به اسلام اتکا کرده‌اند، قواعد بازی را در روابط بین‌الملل رعایت نمی‌کنند. در حالی که ما وقتی صحبت از اصول اخلاقی می‌کنیم، درخصوص نحوه عملکرد محتوای رسانه‌ها نگران نمی‌شویم. ما چرا نباید این فکر را بکنیم که پنجاه سال بعد دوباره ممکن است کمونیست در جهان ظهور کند و نسل‌های آینده، سؤال سرگشتگی‌های خود را در اصول

ما در وضع کنونی، چه شناختی از وضع موجود داریم و تا چه اندازه عالم را می‌شناسیم؟

○

فکر نمی‌کنید مشکل بر سر نحوه رفتن ما به سمت عقل و آزادی و بدست آوردن عقل و آزادی باشد؟

سمتی باشد و ما چگونه باید عالم را بشناسیم؟
دکتر اسعدی: من در اینجا مایلیم، اشاره‌ای به سؤال قبلی داشته باشم. دوستان در این بحث و بررسی به طور عام به مسئله روابط بین‌الملل پرداختند و توجه کمتری نسبت به وضع ایران در ارتباطات بین‌الملل داشتند. در مورد بحث آزادی و خردگرایی، باید به این نکته توجه داشت که چه میزان از آزادی و خردگرایی ممکن است با نوع فکر دینی و کل فکر دینی منافات داشته باشد. فکر دینی چه مقدار آزادی را به طور مطلق برمی‌تابد؟

تمایزی که غرب جدید با شرق دینی و اسلام به تدریج پیدا کرده است، اساساً در همین رویکرد است. ما چرا نباید این تمایز را جدی بگیریم و از این منظر به طور مشخصی به وضع ایران توجه کنیم؟ هویت ایران، مثل هر «کشور» مسلمان دیگری در جهان، دوگانه یا دو حیثیتی است و این امر در صحنه روابط بین‌الملل برای ایران مسائل جدی پیش می‌آورد. از سوی دیگر، شاید در نوع فکر دینی آزادی علی‌الاطلاق جایی ندارد. منهای مفهوم فقهی عبد و حرّ، حریت به معنای اجتماعی و سیاسی در نوع فکر اسلامی، تا حدودی جدید است. فکر دینی کلاً یعنی توضیح دادن پدیده‌ها به امر قدسی و امر ماوراءالطبیعی. یکی از مشخصه‌های اساسی ایران و فرهنگ ایرانی در حال حاضر، تعلق دینی است. در تعلق دینی تا چه اندازه مجاز هستیم جهان را مطلقاً عقلی تفسیر کنیم. آیا فکر دینی این جواز را به عقل می‌دهد که همه هستی را اندازه بگیرد و نظرش را به عنوان حکم قطعی و نهایی بیان کند؟ به نظر بنده باید در مورد سؤال قبلی کمی بیشتر تأمل می‌کردیم تا بتوانیم در مورد کشور خودمان نیز به آن تناقض یا ناهمسازی بهتر توجه کنیم.

ما یکی از اجزاء ساحت روابط بین‌الملل در جهان جدید هستیم ولی ما برخلاف بخش عمده‌ای از اجزاء دیگر این ساحت، دو متعلق و ممیزه داریم. شاید یکی از این دو ممیزه که متعلق به جهان جدید نیست، نیرومندتر باشد. ما یک جزء کننده شده‌ای از جهان اسلام جامع هستیم؛ جهان اسلام براساس Nation تعریف نشده است. هم اکنون مناسبات براساس Nation - State

آزادی و بدست آوردن عقل و آزادی باشد؟ آیا فکر می‌کنید اقوامی هستند که عقل و آزادی دارند و آن را پس می‌زنند و می‌پوشانند یا اینکه عقل و آزادی را باید بدست آورد؟
دکتر محسنیان‌راد: من فکر می‌کنم این اقوام نیستند بلکه حکومت‌هایی هستند که بقا و نفع آنها در این نیست که خردگرایی و آزادی در جامعه توسعه پیدا کند. به طور فرض اگر ما به مجموعه متون رسمی نظام آموزش و پرورش یک کشور اقتدارگرای در حال توسعه نگاه کنیم، نمی‌توانیم متدهایی را برای رسیدن به عقل‌گرایی و آزادی در آن بباییم.

دکتر داوری: یعنی شما فکر می‌کنید به صرف اینکه حکومت توتالیتر نباشد، آزادی و عقل خود بخود حاصل می‌شود؟

دکتر محسنیان‌راد: من فکر می‌کنم همان طوری که یادگیری سخت‌افزار بسیار ساده‌تر از یادگیری نرم‌افزار است و به مرور اختلاف و تمایز سطح میان آنها پیش می‌آید، در اینجا هم همین قضیه صادق است. یعنی این ریشه‌های تاریخی و فرهنگی هستند که زمان را می‌طلبند، اگر ملتی دچار این مشکل و بحران باشد که با رفتن به سوی عقل‌گرایی و آزادی، صدمه و آسیب ببیند، یا تأمل بیشتری در این مسیر گام برمی‌دارد و این محتاج وقت و زمان و صرف هزینه است. با توجه به آنچه که در دهه‌های آینده اتفاق می‌افتد، باید واکنش‌های داخلی را درست انجام بدهیم و آن هم توسعه آزادی و خردگرایی است.

دکتر داوری: ما این واکنش را از کجا باید بیاوریم؟
دکتر محسنیان‌راد: عرض کردم این واکنش یک تصمیم و اراده عمومی، تحمل زمان و سعه صدر و باور است. به طور مثال همین تجمع و بحث و بررسی ما هم، یعنی رفتن به آن طرف، در حالی که ما در زمان گذشته نمی‌توانستیم از یک چنین جوئی برخوردار باشیم.

دکتر داوری: ارتباطات و روابط کنونی مقتضی شناخت عالم و وضع موجود است، فکر می‌کنید ما در وضع کنونی چه شناختی از وضع موجود داریم و چگونه و تا چه اندازه عالم را می‌شناسیم؟ اگر باید این وضع تغییر یابد و شناخت ما تحول پیدا کند، این تحول باید در چه

ارزش‌های ما دفاع کند. اما در حوزه ارتباطات بین‌الملل می‌توانیم از کانال‌هایی که با مردم در ارتباط هستند، استفاده کنیم، زیرا ارتباطات بین‌الملل کمتر از روابط بین‌الملل نیازمند به پشتوانه قدرت است.

به نظر من هم اکنون روابط تا اندازه‌ای استقلال پیدا کرده است، یعنی طرفین رابطه، همه روابط را تعیین نمی‌کنند، و این البته به زیان «کشور»هایی است که به ارزش‌های متفاوتی قایلند اما نمی‌توانند از آن ارزش‌ها دفاع کنند. جریانی که امروزه از آن تحت عنوان Globalization یا جهانی شدن یاد می‌کنند در واقع نوعی رابطه است که کمندی برگردن ضعیفان شده است و آنها را به سوی یک شکل شدن می‌کشاند. پس رابطه به عده‌ای از طرفین ارتباط زور می‌گوید و این عده‌ای که زور را متحمل می‌شوند، کشورهایی هستند که از نظر قدرت در مقام ثانوی قرار دارند. اگر ما کشور سکولاری به لحاظ فرهنگ،

تعریف می‌شوند، در حالی که Nation - State یک امر عرضی و متکلفانه در جهان اسلام است. بنابراین باید کل روابط بین‌الملل را برای جهان اسلام، بر این اساس دوگانه تعریف کنند. جهان اسلام جدای از اینکه اعضای آن دولت‌های ملی مثل «کشور»های مصر، ایران و بنگلادش هستند، جزئی از این شبکه روابط محسوب می‌شوند. کشورهای اسلامی ضمناً جزئی از یک دارالاسلام مشتت شده دو قرن گذشته هستند که این تعلق، تعلق نیرومندی است که تاکنون ذهن پیروانش را رها نکرده است. ما در اینجا در زمینه این مطلب تأمل نکرده‌ایم که آیا گسترش ارتباط علمی - فرهنگی می‌تواند با اصلی از اصول فکری این واحدهای دو هویتی درصحنه ارتباطات و روابط بین‌الملل کنونی تعارض داشته باشد یا نه؟ ما در قرن سوم می‌بینیم که رویکرد معتزله باعث شد یک شکوفایی فرهنگی در جهان اسلام پدید آید. اما آیا همین معتزله

دکتر اسعدی:

صرفاً مسئله پویایی فرهنگ غرب مطرح نیست

فرهنگ‌ها را چنانچه از یک منظر ببینیم

همه کامل هستند

○

از نقطه نظر یک ابرقدرت، هدف روابط بین‌الملل

عبارت است از حفظ حریم‌های قدرت

و منافع حیاتی آن

جمعیت و هویت قومی بودیم، آیا مشکلاتمان، همین مشکلاتی بود که اکنون داریم؟ آیا یک کشور غیراسلامی جهان سومی در صحنه روابط بین‌الملل جدید همان مشکلاتی را دارد که یک کشور مسلمان جهان سومی داراست؟ آیا تعلق اسلامی آزادی و خود را به آن معانی که یونانیان به آن معتقد بودند و یا بعد از قرن هجدهم مطرح شد به طور کلی برمی‌تابد؟

نکته دیگری که باید در اینجا به آن اشاره کنم، این است که خلفی در تعریف کلاسیک دولت رخ داده است. دولت‌ها دیگر همگی و تماماً ناشی از اراده ملت‌ها نیستند و بنابر اراده و میل ملت‌ها رفتار نمی‌کنند. در اینجا است که ارتباطات معنا پیدا می‌کند و ارتباطات بین دولت‌ها با ملت‌ها و ملت‌ها با ملت‌ها معنا پیدا می‌کند. پس ما در این جهان مسائلی داریم که باید از منظر خودمان آنها را ببینیم. آیا برای ما این ضرورت وجود دارد که هویت خودمان را حفظ کنیم؟ یکی از آقایان مخالف این نظر در جایی

گاهی به زیاده جدی گرفتن عقل جزئی یا تمسک به «عقل یونانی» متهم نشوند؟ پس ما باید ببینیم از منظر دینی با چه مشکلاتی مواجه هستیم.

همان طوری که عرض کردم ایران به عنوان جزئی از شبکه دولت‌های ملی که تعلق دینی دارد، می‌بایست بیش از روابط بین‌المللی به ارتباطات بین‌المللی اتکا کند، زیرا روابط بین‌الملل باید مستظهر به قدرت باشد وگرنه انفعالی می‌شود. ما در مراتب قدرتی که داریم به روابط بین‌الملل برای حفظ بقا نیازمند هستیم. از نقطه نظر یک ابرقدرت، هدف روابط بین‌الملل عبارت است از حفظ حریم‌های قدرت و منافع حیاتی آن که طبعاً بسیار فراتر از حفظ بقا است، اما ما به عنوان قدرتی که به لحاظ Nation - State متعلق به جهان سوم هستیم، در وهله اول به ما محتاج اقتصادی نیازمندیم. پس می‌توانیم این گونه نتیجه بگیریم که ما در زمینه روابط بین‌الملل کمابیش مستعمل هستیم، زیرا که مستظهر به آنچنان قدرتی نیستیم که قویاً از

دکتر اسعدی:

آیا چه میزان از آزادی و خردگرایی ممکن است با نوع فکر دینی و کل فکر دینی منافات داشته باشد؟

ما امروزه به عنوان کشورهای مستقل از یکدیگر جدا شده‌ایم علتش این است که استعمار ما را به قسمت‌های متعدد تقسیم کرده است. ما تا زمان انقراض خلافت عثمانی، اگرچه در ایران حکومت شیعی برپا بود و در مقابل خلافت تمکین نمی‌کرد، ساختاری واحد داشتیم که در آن مثلاً ویزا برای ما معنا نداشت و مسلمان به صرف مسلمان بودن امکان سفر به همه جا را داشت. پس جهان ما تحت تأثیر تحولی که در قرن حاضر رخ داده، تغییر پیدا کرده است. آیا می‌توانیم نسبت به این تغییر و تحولات بی‌تفاوت باشیم؟ و آیا اگر بی‌تفاوت باشیم نمی‌توان گفت که این نوع تلقی و تأثیرپذیری نیز تأثیرپذیری از غرب است، یعنی ما دیگر خود نیستیم، بلکه تأثراتی از آنها هستیم.

ما براساس شناسنامه جمعی تاریخی خود تعریف می‌شویم. حالا سؤال این است که آیا گسترش ارتباطات بین‌المللی با اصلی از اصول فکری و ارزشی جمهوری اسلامی ایران تعارضی پیدا خواهد کرد یا نه؟ عنوان «جمهوری اسلامی» ایران چه الزاماتی را به دنبال می‌آورد؟ این عنوان دست کم نشان می‌دهد که این کشور یا این جمهوری صرفاً یک Nation - State سکولر نیست، بلکه تعلق مهم دیگری مطرح است. به نظر من تا حدودی به این تعارضات باید توجه کرد. آقای شعاعی به نکته‌ای اشاره کردند مبنی بر اینکه ما از قوالب تأثیر می‌پذیریم نه از محتواها؛ اما به نظر من این دو منفک از هم نیستند. هنگامی که ما قوالب را می‌پذیریم، به تدریج محتواها را هم مطابق یا درخور با آن می‌سازیم یعنی ما به تدریج گام در طریقی می‌گذاریم که سرانجام به خلع کردن جهان‌نگری دینی از ذهن ما منجر خواهد شد. آیا اقتدار به معنای مطلق برای ایران مهم است؟

به نظر من روابط بین‌الملل برای به کرسی نشاندن یکسری اهداف بکار می‌آید. اگر غرض اصلی در خلال این تکاپو از بین برود، این تکاپو به یک طنز شبیه خواهد شد. ما به عنوان یک کشور مسلمان به دلیل اینکه جزء اصلی و مقوم فرهنگ ما دین بوده، برای تثبیت این هویت نیاز به قدرت و اقتدار داریم. اگر در خلال تلاش برای کسب قدرت به نوعی اقتباس‌ها دست یازیم که باعث سلب این هویت شود، پس ما نقض غرض کرده‌ایم. ما در کشاکش روابط بین‌الملل، توسعه را به عنوان یک امر ضروری پذیرفته‌ایم، زیرا گریبان ما را گرفته است. این اقتدارطلبی که برای حفظ هویت بوده در نهایت ممکن است به سلب این هویت منجر شود.

دکتر تقی‌زاده: برای من سؤالی پیش آمده است. آیا شما معتقدید که Nation - State سیستم اروپایی را به ما تحمیل کرده است؟

دکتر اسعدی: بنا به تعبیری همین طور است.



می‌گفتند که ما در حال حاضر هیچ مشکل هویتی نداریم؛ داریم پیش می‌رویم و هیچ مشکلی هم احساس نمی‌کنیم؛ اگرچه بسیاری از جوانان جامعه ما حتی ظواهر زندگی غربی را اقتدا کرده‌اند، با این حال هیچ مشکلی نداریم. اگر ما به طور کلی ضرورت حفظ هویت را منکر شویم، دیگر مشکلی نخواهیم داشت. این جهان به سمت خاصی سیر می‌کند که این سمت، یکسری راه‌حل‌های جبری را القا می‌کند و ما باید از آنها تمکین کنیم. تمکین در مقابل آن راه‌حل‌ها، هویت ما را متزلزل خواهد کرد. جوهره آزادی مطلق و خردگرایی، رها کردن نوعی نگرش و جهان‌نگری از قید مؤدی کردن همه پدیده‌ها به امر ماوراءالطبیعی است، یعنی در آن نوع نگرش خدا هیچ‌کاره خواهد شد و «من» محور می‌شوم. در ساخت روابط بین‌المللی جدید که واحدهای مسلمان آن به عنوان هویت‌های متکلفانه‌ای تشکیل شده‌اند، نمی‌توان بر این نگرش جدید که در ساخت داخلی به هیچ رو مقبولیت ندارد، گردن نهاد. اگر

دکتر محسنیان‌راد:

من فکر می‌کنم ترکیبی از آزادی و خرد نسخه مناسبی برای مسیری که به سوی آن می‌رویم خواهد بود

دکتر نقیب‌زاده: پس چرا قبل از اینکه این سیستم بر جهان حاکم شود، دولت ملی در ایران برقرار شد؟
دکتر اسعدی: دولت در ایران به معنای تاریخی بوده است و ما کشور دیگری مثل ایران نداشته‌ایم. ایران به دلیل وجود یک فرهنگ نیرومند و سپس تکوین یک نوع نگرش مذهبی متمایز از دیگر کشورهای مسلمان در آن به صورت یک واحد سیاسی و جغرافیایی مستقل تاریخی شکل گرفته بوده است. ایران هم اکنون خود یک Nation - State است در حالی که ما در داخل آن گرد و ترک و بلوچ و عرب داریم و اگر بنا به تشکیل - Nation State به مفهوم اروپایی آن بود می‌بایست، در هر گوشه مملکت یک Nation - State تشکیل می‌شد.

دکتر نقیب‌زاده: در کشور ما اقلیت ملی به معنای واقعی وجود ندارد، گردها از سلاله مادها، که به عنوان یکی از تیره‌های آریایی بودند محسوب می‌شوند و گسترش پاره‌ای گویش‌ها که به دلیل سهولت مکالمه‌ای صورت گرفته نشانگر وجود اقلیت ترک است و این قبیل حرف‌ها سازهایی است که دیگران برای ما کوک کرده‌اند.

دکتر اسعدی: البته اگر ما از خود آنها پرسیم، اگر قرار را بر مفهوم اروپایی این تعبیر گذاشته باشند، این را نخواهند گفت. ایران یک حکومت تاریخی، سیاسی و جغرافیایی مستقل است که صرفاً به دلیل همین Nation قوام نیافته است؛ اصالت Nation در فکر دینی وجود نداشته است. هنگامی که فرد در نوع نگرش غربی اصالت یافت، تعلق قومی او نیز استحکام پیدا کرد و تعلق دینی در مرحله ثانوی قرار گرفت، زیرا نوع نگرش جدید این امر را ایجاد می‌کرد. برنارد لوئیس می‌گوید در قرن هجدهم و یا حتی نوزدهم، اگر از یک فرد مسلمان می‌پرسیدید که کی هستی؟ او در معرفی خود می‌گفت، مسلم هستم. اگر چنانچه از او می‌پرسیدید مسلم چه زبان و کشوری؟ می‌گفت مثلاً مسلم عرب. اما چه مسئله‌ای پیش آمده است که در این دو قرن عربیت اولی شده است؟ آیا این دستاورد طبیعی نگرش دینی است که برای تعلق قومی اصالت قائل نیست؟

دکتر محسنیان‌راد: ظاهراً مسئله آقای دکتر اسعدی این است که اگر آزادی و خردگرایی برای ارزش‌های دینی جمهوری اسلامی مزاحمت ایجاد کرد، تکلیف چیست؟

من فکر می‌کنم ارزش‌های دینی ما مغایرتی با خردگرایی ندارد. نکته دوم این است که ما چه بخواهیم و چه نخواهیم به سمتی پیش می‌رویم که برای نسل آینده، با توجه به تحولاتی که در جهان ارتباطات روی خواهد داد، سؤالاتی مطرح خواهد شد و ما از طریق احساس نخواهیم توانست جوابی برای آن سؤالات بیابیم، که ارزش‌های بحق ما را حفظ کند. اگر جستجو برای یافتن پاسخ به سؤال، جنبه ادراکی داشته باشد، نتیجه مناسب‌تری را به همراه خواهد داشت. بنابراین ترکیبی از آزادی و خرد نسخه مناسبی برای مسیری که به سوی آن می‌رویم، خواهد بود. ما همواره در طول تاریخ تحولات تشیع را دیده‌ایم. حکومت‌هایی قصد تضعیف اسلام و تشیع را داشته‌اند، اما موفق به این کار نشده‌اند، پس ما نباید نگران دین باشیم. من فکر می‌کنم این سؤال که آیا خرد می‌تواند درجه‌ای برای نابودی چنین ارزش‌هایی باشد، سؤالی بسیار قدیمی است.

دکتر اسعدی: در تعریف فکر دینی معتقدیم که ما مخلوقیم و در یک مجموعه‌ای محاط هستیم که علت‌های خلقت را توضیح می‌دهد. ما قادر نیستیم علت‌های خلقت را کشف کنیم، اما اگر خرد را به جای وحی بنشانیم، یعنی فکر دینی را طرد کنیم، پس به این امر قائلیم که قادر به حل هر مشکلی هستیم، و آن صفات خدایی را به خود نسبت می‌دهیم. خداوند در قرآن مجید به پیامبر می‌گوید «یستلونک عن الروح، قل الروح من امر ربی»، یعنی به عبارتی آخری من نمی‌دانم و خدا می‌داند. قدامی ما همیشه در پایان نوشته‌هایشان می‌نوشته‌اند «والله اعلم»، در حالی که انسان جدید این را نمی‌گوید. در مورد علم خداوند بعضی از افراد ساده‌دلی کرده‌اند و تصور کرده‌اند، همان علمی است که مورد تصور ما می‌باشد. ما خدا را دانایتر می‌دانیم و خود را به دلیل خلیفه او بودن و کارگذار او بودن، برخوردار از یک مقدار علم و معرفت می‌دانیم. اطلاق که خرد در تفسیر هستی به خود خواهد داد، به تدریج این دو تعریف را دگرگون خواهد کرد. به تعبیر الیاده انسان موجودی دین‌ورز است که النهایه باید پرستش کند. موجودی که نمی‌تواند از پرستش رهایی یابد، آیا می‌تواند با بی‌معنایی و یکسویتی نگرش غربی که جهان را در نهایت رفاه و سرگشتگی طی می‌کند، راضی شود؟ آیا بشر می‌تواند جوهره و سرشت اصلی خود را منکر بشود؟ خداوند می‌فرماید «و ما خلقت الجن و الانس الا ليعبدون»، من معتقدم که ما باید پذیریم بشر دائماً یک دغدغه خاطر باطنی دینی دارد. البته این دین‌ورزی بنا به تعبیر آقای شعاعی، چه بسا دین‌ورزی شریعتمدارانه نیست، بلکه اشتغال خاطر دائمی و ذهنی و روحی و باطنی به امر ماوراءالطبیعی است. و این امر با اصالت دادن به انسان یا عقل جزئی‌نگر انسان منافات تام

دکتر سریع‌القلم:

دنیاشناسی ذاتاً یکسری مشاهدات بسیط را می‌طلبد البته هر مشاهده‌گری هم دنیاشناس خوبی نیست

دارد و این همان راهی است که غرب پیموده است. ویر در جایی راجع به مدرنیسم اشاره کرده که تمام تلاش بشر در عصر جدید، برای این جهانی کردن بهشت است. اما غریبان احساس کمال یا امکان وصول به کمال (Perfection) را که یکی از کارکردهای اصلی فکر دینی است از دست داده‌اند و در مقابل، نگرش غریبان دیگر نگرش ایستا نیست، و این دارای محسناتی نیز هست.

بنابر گفته برخی از بزرگان، معرفت‌جویی یک نوع طغیان علیه خداوند است اما در عین حال دارای جاذبه‌هایی نیز هست. انسان به قدرت و امکانات بسیاری دست پیدا کرده، اما طمأنینه و آرامش خود را از دست داده است. طمأنینه و ایقان آن چیزی نیست که علم به ما می‌دهد؛ زیرا در این صورت بسیاری از ضعف‌آرامش کنونی خود را نداشتند. ما در پی اثبات و تثبیت چه چیز هستیم؟ آیا ما قصد داریم مانند دین‌پرستان بهشت را این جهانی کنیم و گمان کنیم که به غایت و نهایت اهداف خود نائل گشته‌ایم؟ پس آن سرگشتگی غربی را چه کار کنیم که مولود نوع نگرش پویا و خطی به زمان است؟ در حالی که نوع نگاه فکر دینی به زمان و تاریخ، دوری است. آیا فکر دینی یک نوع منافات جوهری با فکر جدید غرب دارد؟ آیا ما می‌توانیم به آن بی‌اعتنا باشیم و آیا در این کشاکش به ما ضربه‌ای وارد نخواهد شد؟ ما باید بررسی کنیم که جایگاه دین را در جامعه و جوهر فرد چگونه می‌بینیم؟ من معتقدم بشر ذاتاً پرستنده و دین‌ورز است. این بشر دین‌ورز، حالا در یک جایی از جهان، حکومتی را نیز تشکیل داده تا آرمان‌های خود را تحقق ببخشد، ولی اگر این حکومت هم تشکیل نمی‌شد، باز ممکن بود این مشکلات را داشته باشیم. ممکن است یک جامعه دینی به طرف غیردینی شدن گام بردارد، ولی این به این معنا نیست که هیچ مشکلی پیش نیامده است. اگر در یک جامعه‌ای انجام کاری منع یا نهی شرعی شده باشد، این امر به آن معنا نیست که آن کار نشدنی است. ما می‌توانیم به هیچ چیز معتقد نباشیم. اما دعوی اینکه باید به هیچ چیز معتقد نبود، به این سادگی نیست.

دکتر سریع‌القلم: با توجه به فرمایشات استادان محترم، می‌خواستم به این نکته تأکید بیشتری کنم که ایجاد نظم کاری بسیار مشکل است. هم اکنون بحث بر سر

این است که آیا خاور دور قادر به برقراری نظم بوده است یا نه؟ به طور مثال آیا در کشور اندونزی، چین، مالزی نظم برقرار است یا نه؟ به هر صورت اگر ما قصد داشته باشیم به سوی ایجاد یک نظم اجتماعی و دینی گام برداریم، به چند استوانه نیازمند هستیم. اولاً نیازمند قدرت هستیم، زیرا بدون قدرت هیچ نظمی قابل تصور نیست. ثانیاً به تئوری جمعی نیازمندیم نه تئوری فردی. تفکر در ایران تفکر فردی است یعنی ما هنر دستیابی به اجماع نظر فکری نداریم، هر چند که این مسئله یکی از مشکلات فرهنگی در مشرق زمین می‌باشد. اگر بخواهیم به سؤال قبلی بپردازیم و زوایای این مسئله را مورد بررسی قرار بدهیم، باید تعاریف مختلفی را ارائه بدهیم. البته تعریف هم تعریف فردی نیست و تعریف جمعی هم ابدی نیست و قابلیت صیقل دادن را دارد. ما باید مطرح کنیم که یک پارادایم جدیدی داریم و حدود و ثغور نظری و اجماع نظر آن را نیز روشن سازیم. ما باید تفاوت‌ها را بیان کنیم. این مسائل از سخنرانی و مکتوبات علمی منتقل نشده است، و ما در حوزه اندیشه، تربیونی عمل کرده‌ایم و وارد صحنه تقابل اندیشه و نوشتن نشده‌ایم. نظم هم زمانی به وجود می‌آید که ما بتوانیم مدلی را ارائه دهیم. اگر ما به جامعه خود توجه کنیم، درمی‌یابیم در صحنه اقتصادی، نظم ما بومی بوده و ریشه در اندیشه‌های مقبول جهانی دارد و یا نظم اجتماعی شهری و روستایی ما چقدر بومی است؟ یا نظم سیاسی ما چقدر جنبه بومی و تا چه حد جنبه جهانی دارد؟ اگر ما بخواهیم به طرف یک نظم دینی اجتماعی معقول حرکت کنیم، احتیاج به لوازمی داریم و اگر ما به آن لوازم توجه نکنیم، نمی‌توانیم حرکت کنیم.

در مورد سؤال آخر چند نکته‌ای را به طور مختصر عرض می‌کنم. درخصوص دنیاشناسی و اینکه چگونه می‌توانیم غلظت دنیاشناسی خود را ارتقا ببخشیم، باید بگویم در متون تئوری‌های انقلاب در این خصوص تحقیقات گسترده‌ای شده است. انقلاب‌ها به طور طبیعی درونگرا می‌شوند و نیرو و توجه خودشان را به داخل معطوف می‌کنند. تلقی من این است که به طور کلی در دستگاه اجرایی کشور، نیاز به دنیاشناسی را مشاهده نمی‌کنیم، زیرا ماهیت فکری کسانی که کار اجرایی و عملی در کشور ما دارند، به گونه‌ای است که اظهار

دکتر معتمدنژاد:

در مطالعات و تحقیقات روابط

بین‌الملل به گمان بنده، در ایران

به نقش ارتباطات کمتر توجه شده است

می‌دارند که ما به راحتی می‌توانیم نیازهای خود را برطرف کنیم. به نظر من یکی از مشکلات جدی ما این است که به خارج از مرزهای خودمان با دید سیاسی می‌نگریم و فکر می‌کنیم در این دنیا فقط مسائل سیاسی مطرح است و فقط دولت‌ها وجود دارند. البته این مسئله برای یک جامعه‌ای که در گذشته شاهد سلطه‌های متعدد بوده، حالت طبیعی دارد. بنابراین این مسئله که یک جامعه در صحنه دنیاشناسی چگونه عمل می‌کند، به کیفیت نخبگان، ماهیت فکری نخبگان و جایگاه اجتماعی آنان باز می‌گردد. هنگامی که حکومت بزرگتر از جامعه می‌باشد، نهایتاً این نخبگان سرنوشت جامعه و اندیشه‌هایی را که در درون نخبگان گردش می‌کند، روشن می‌سازند.

در مورد این سؤال که چه کسانی بهتر دنیاشناسی می‌کنند، باید بگویم که من این سؤال را به دو خصلت و توانایی تقسیم می‌کنم: توانایی‌های تربیتی و اجتماعی. در مورد توانایی‌های فکری باید گفت کسی که دارای ذهن مجموعه‌نگر نیست، نمی‌تواند دنیاشناس باشد یعنی کسانی که مسائل را خرد می‌بینند، به طور طبیعی نمی‌توانند دنیاشناسان خوبی باشند. دنیاشناسی ذاتاً کلان‌نگری و ذهن انتزاعی می‌طلبد؛ زیرا ما در دنیا همه چیز را قادر نیستیم که ببینیم و بالضروره باید بتوانیم توان انتزاعی و تصویری خود را بالا ببریم. من معتقدم مهمترین ویژگی تربیتی و اجتماعی دنیاشناسی مواجهه است یعنی کسانی که حوزه تجربیات آنها محدود است، نمی‌توانند دنیاشناسان خوبی باشند. دنیاشناسی ذاتاً یکسری مشاهدات بسیط را می‌طلبد، البته هر مشاهده‌گری هم دنیاشناس خوبی نیست.

دکتر معتمدنژاد: من به این نتیجه رسیده‌ام که مطالعات و تحقیقات ما در مورد اهمیت و نقش ارتباطات در دنیای امروز کافی نیست و نسبت به این مسئله کم توجه بوده‌ایم. ما باید مطالعات انتقادی را دنبال کنیم و ماهیت واقعی تکنولوژی‌های ارتباطی کنونی و پیام‌های فرهنگی و ارتباطی را که از طریق ماهواره‌ها در دنیا اشاعه پیدا می‌کنند، آن چنانکه هست بشناسیم. ما نباید تصور کنیم که به طور مداوم در سراسر دنیا توطئه‌چینی می‌شود و براساس آنها علیه ما نقشه می‌کشند و اعمال می‌کنند. اگر ماهیت سرمایه‌داری را به خوبی بشناسیم، قضاوت‌های ما

صحیح‌تر خواهند بود. ما باید علل عقب‌ماندگی خودمان را نیز به طور دقیق مورد بررسی قرار دهیم. طبیعتاً استبداد حاکم در گذشته و محدودیت‌های شدید آزادی‌های سیاسی یکی از علل عقب‌ماندگی ما بوده است که اکنون باید آنها را جبران کنیم. برای رسیدن به آزادی، خردگرایی هم باید تقویت بشود. در مورد مطبوعات در دوره بعد از انقلاب، به ویژه در سال‌های اخیر، به آزادی توجه بیشتری معطوف شده است و چون تخصص بیشتر من در زمینه ارتباطات است و با فلسفه آشنایی زیادی ندارم، وارد بحث خردگرایی نمی‌شوم.

در مورد مطالعات کلی که باید در زمینه گذشته صورت بگیرد تا علل عقب‌ماندگی روشن شود و راه پیشرفت آینده مشخص شود، بررسی‌های زیادی کرده‌ام. در نتیجه بررسی‌های ده پانزده سال اخیر که در زمینه وضع کشورهای اسلامی، از زمان فتح قسطنطنیه به بعد دنبال نموده‌ام، تحولات صد سال اخیر ایران را نوعی بازگشت به استقلال تلقی می‌کنم؛ البته این یکی از نمونه‌های کم نظیری است که در دنیا وجود دارد. ما برای رسیدن به استقلال کوشش‌های بسیاری نمودیم. عکس‌العملی که در جنبش تنباکو علیه نفوذ سرمایه‌داری رخ داد، نمونه بسیار مهمی است. نمونه دقیق دیگر آن مسئله ملی کردن صنعت نفت علیه سلطه مستقیم سرمایه‌داری است و نمونه مهمتر، وقوع انقلاب اسلامی است. بسیاری از محققان غربی نیز به این نتیجه رسیده‌اند که انقلاب اسلامی، نخستین عکس‌العمل مقابله و مبارزه‌جویانه‌ای است که در دنیا علیه نوسازی یا مدرنیزاسیون تقلیدی غربی بروز کرد و بقیه کشورها نتوانستند چنین عکس‌العملی را نشان بدهند.

کشور ما، کشوری بود که در دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ برای مدرنیزاسیون دنیا به صورت ویرینی درآمده بود؛ اما این نوسازی آن چنان سرعتی داشت که در جریان حرکت آن، از مسیر مورد پیش‌بینی خارج شد و بر اثر آن، انقلاب اسلامی سریعاً به پیروزی رسید. بی‌مناسبت نیست که در این مورد، به نظریات یک متخصص ارتباطی آمریکایی - اسرائیلی به نام الیهو کاتز (Elihu Katz) اشاره کنم. وی همکار پل لازارسفلد محقق اتریشی الاصل معروف در دانشگاه کلمبیا بود و هم اکنون در دانشگاه اورشلیم کار می‌کند. کاتز نظریات ارتباطی گوناگونی ارائه کرده است، از جمله نظریه دو مرحله‌ای بودن تأثیر ارتباطات. وی معتقد است ابتدا رهبران عقاید با پیام‌های ارتباطی برخورد می‌کنند، سپس پیام‌ها را به عامه مردم انتقال می‌دهند و مردم از این طریق به طور غیرمستقیم تحت تأثیر پیام‌های ارتباطی قرار می‌گیرند. الیهو کاتز، در سال ۱۳۵۴، بنا به دعوت مسئولین سازمان رادیو - تلویزیون ملی ایران، برای شرکت در سمپوزیوم بین‌المللی «ارتباطات و

دگرگونی‌های اجتماعی در جوامع در حال توسعه سریع، که در خرداد ماه آن سال در مشهد تشکیل شد، به ایران آمده بود. وی در کتابی که دو سال بعد تحت عنوان رادیو و تلویزیون در جهان سوم (Broadcasting in The Third World) منتشر کرد، رادیو و تلویزیون ایران را بهترین نمونه در جهان سوم معرفی نمود. او در این کتاب ضمن ایرادهایی که نسبت به نظریه‌نوسازی دانیل لرنر مطرح کرد، بر عنصر فرهنگ و به ویژه، تداوم و اصالت فرهنگی تأکید بیشتری گذاشت و از این لحاظ، سازمان رادیو - تلویزیون ملی ایران را یکی از موفق‌ترین نمونه‌ها معرفی کرد.

اما پس از پیروزی انقلاب اسلامی، الیهو کاتز در مقدمه‌ای که بر کتاب یک محقق آمریکایی چینی‌الاصل، با عنوان بازنگری امپریالیسم ارتباطی (چاپ ۱۹۸۰) نوشت، خطاب به مؤلف کتاب و محققان ارتباطی دیگر آمریکایی نوشت: ما اکنون با وضعی غافلگیرکننده روبرو شده‌ایم، زیرا در طول سه دهه اخیر کشورهای جهان سوم را تشویق می‌کردیم که وسایل ارتباط جمعی را توسعه دهند تا در همه زمینه‌ها به پیشرفت و توسعه برسند. اما ناگهان مشاهده کردیم که سازمان رادیو - تلویزیون ملی ایران که دومین سازمان رادیو - تلویزیونی آسیا بعد از ژاپن است و اولین سازمان رادیو - تلویزیونی کشورهای جهان سوم به شمار می‌رود، در جریان انقلاب ایران به رهبری آیت‌... خمینی، در برابر شبکه ارتباطات میان فردی متشکل از روحانیون، دانشجویان و بازاریان، فلج شد و کارآیی خود را از دست داد.

بنابراین باید در تحقیقات آینده، به این رویداد غیرمنتظره پردازیم. به طور کلی انقلاب اسلامی ایران، شکل تکامل یافته مبارزات استقلال‌طلبی بسیار طولانی ماست و مخصوصاً عکس‌العملی علیه کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و مقابله با نفوذ و استیلای وسیع نظام سرمایه‌داری آمریکا در ایران محسوب می‌شود. اگر بررسی‌ها و مطالعات دقیقتری انجام دهیم، هم می‌توانیم با علل عقب‌ماندگی کشورمان مقابله کنیم و هم با تحکیم استقلال و توسعه آزادی، به صورت یک کشور پیشرفته درآییم. خوشبختانه، در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، به مسئله آزادی مطبوعات و همچنین نقش وسایل ارتباط جمعی در گسترش آگاهی‌های عمومی توجه خاص شده است. در اصل ۲۴ قانون اساسی، مطبوعات و نشریات در بیان مطالب آزاد اعلام شده‌اند. علاوه بر آن، به موجب اصل ۱۷۵ قانون اساسی، که در آغاز آن بر تأمین آزادی بیان و نشر افکار از طریق رادیو و تلویزیون تأکید شده است و در قسمت دیگر آن شورای نظارت مورد پیش‌بینی قرار گرفته است، می‌توان گفت که در دوره پس از پیروزی انقلاب اسلامی، برای تأمین آزادی وسایل

ارتباط جمعی، حتی از کشورهایمانند فرانسه هم، سریعتر گام برداشتیم. باید یادآوری کرد که موقع تصویب قانون اساسی در سال ۱۳۵۸ (۱۹۷۹ میلادی)، بر طبق اصل مذکور برای اداره سازمان رادیو و تلویزیون، شورای سرپرستی پیش‌بینی شد، تا بدین ترتیب، این سازمان به صورت یک نهاد دولتی، زیر نظر مستقیم وزارت ارشاد نباشد و این در حالی بود که در آن سال هنوز در فرانسه، وزارت اطلاعات آن کشور، به طور مستقیم رادیو و تلویزیون را اداره می‌کرد؛ تا آنکه در سال ۱۹۸۲، پس از روی کار آمدن حزب سوسیالیست، به موجب قانون جدیدی که به تصویب پارلمان رسید، شورای موسوم به «اقتدار عالی سمعی و بصری» تشکیل گردید که در سال ۱۹۸۶ به «شورای عالی سمعی و بصری» تغییر نام داد. بنابراین اگر بر مبنای استقلال خواهی جلو برویم، می‌توانیم محدودیت‌ها را از میان برداریم و همچنان که تجربه کردیم، آزادی‌ها را هم نهادی کنیم. افزایش تعداد روزنامه‌ها و مجله‌ها در سال‌های اخیر و توجه به تحکیم حاکمیت قانون در جهت گسترش آزادی مطبوعات، که از طریق تشکیل هیئت منصفه برای حضور در دادرسی جرائم مطبوعاتی خودنمایی کرده است، از جمله نشانه‌های امیدبخش تحولات کشور به شمار می‌رود. تردیدی نیست که وسایل ارتباط جمعی مستقل و برخوردار از آزادی، علاوه بر نظارت بر امور عمومی و راهنمایی جامعه و کمک به توسعه و پیشرفت مملکت، می‌توانند در سطح روابط بین‌الملل، نیز برای اعتلاء و استقلال ملی و اعتبار جهانی ایران خدمات بزرگی انجام دهند.

دکتر داوری: بحث خوبی بود. از اینکه استادان محترم لطف فرمودند و تشریف آوردند و مطالب بسیار خوب و مفید گفتند خیلی ممنون و متشکریم.



